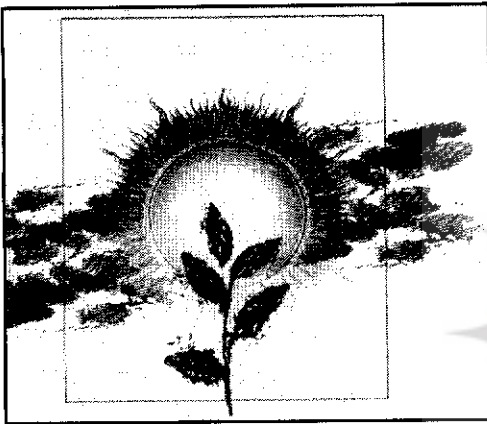




# سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه

دکتر یعقوب علی برجی \*



**چکیده:** ولایت فقیه همزاد فقه است و متناسب با شرایط سیاسی - اجتماعی هر دوره جلوه‌های متفاوتی داشته و تحولاتی را در جهت کمال طی کرده است. تحولات به وجود آمده در نظریه ولایت فقیه را بر اساس تحولات سیاسی، اجتماعی مناطقی که شیعیان و فقهایشان در آن حضور چشمگیر داشته‌اند، به پنج مرحله تقسیم کرده‌ایم. پژوهش حاضر درصدد است با مروری به این پنج مرحله، کوششهای نظری و عملی فقیهان را نسبت به این مسأله بیان نماید. اشاره به شرایط سیاسی، اجتماعی و طرح دیدگاه فقیهان برجسته هر مرحله نسبت به ولایت فقیه، تحولات ایجاد شده در هر دوره و نیز تبیین ولایت فقیه در عرصه عمل و بررسی مبنای رفتار سیاسی فقیهان و نیز مبنای پذیرش ولایت از جانب حاکمان جور و... محتوای این پژوهش را سامان می‌دهد.

**کلمات کلیدی:** ولایت، فقیه، حکومت، حسیه



این پژوهش بر اساس تقسیم‌بندی تحولات سیاسی مناطقی که تعداد قابل توجهی از شیعیان در آنجا زندگی می‌کردند و فقیهان شیعه در آن مناطق حضور فعال داشته‌اند؛ به پنج مرحله زیر تقسیم شده است.

**مرحله اول:** دوره آغاز اجتهاد (از قدیمین تا

محقق کرکی)

**مرحله دوم:** دوره صفویه (از محقق کرکی تا محقق

نراقی)

**مرحله سوم:** دوره قاعده‌مندی نظریه (از محقق نراقی تا

محقق نائینی)

**مرحله چهارم:** دوره مشروطه (از محقق نائینی تا اسام

خمینی)

**مرحله پنجم:** دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل

در هر مرحله برای درک بهتر از دیدگاه فقیهان و

موضع‌گیری‌های سیاسی آنان، ابتدا نمایی از شرایط سیاسی -

اجتماعی آن دوره و وضعیت سیاسی شیعیان بیان شده و سپس

دیدگاه فقیهان هر دوره درباره حکومت‌های جور و دربار

ولایت فقیه مورد بررسی قرار گرفته است و در پایان مباحث

## مقدمه

هدف اصلی این پژوهش پاسخ‌گویی به سؤلهایی در موضوع «سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه» است. نویسنده در تلاش است تا نشان دهد از آغاز اجتهاد تاکنون چه تحولاتی در نظریه ولایت فقیه ایجاد شده؟ و چه عواملی در این تحولات مؤثر بوده‌اند؟

به این ترتیب، پژوهش به منظور آزمودن فرضیه‌های مطرح‌شده شکل گرفت. فرضیه‌هایی که درصدد آزمودن آنها برآمده‌ایم عبارتند از:

۱- از آغاز عصر اجتهاد تاکنون شاهد تحول و تکامل نظریه ولایت فقیه بوده‌ایم.

۲- عوامل متعدد سیاسی، اجتماعی و... در تحول و تکامل این نظریه دخیل بوده است.

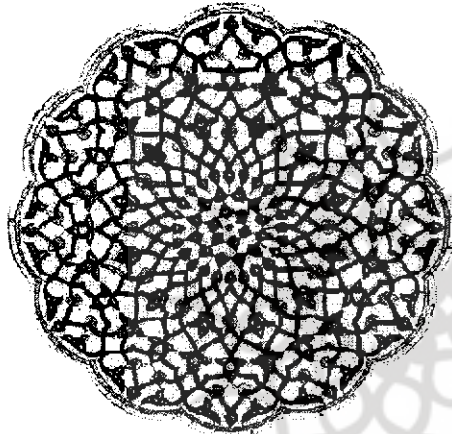
هر دوره، به بررسی رفتار سیاسی فقیهان آن دوره و مبانی آن پرداخته‌ایم.

## مرحله اول: دوره آغاز اجتهاد (از قدیم تا محقق کرکی)

این مرحله از قرن چهارم تا دهم (ه.ق) را مورد بررسی قرار می‌دهد. این دوره به دو برهه زمانی تقسیم می‌شود، برهه‌ای که امپراتوری اسلامی (خلافت عباسی) دچار ضعف و سستی شد و دولت‌های کوچکی در هر سو سربرداشتند، و در همین برهه است که شاهد شکل‌گیری چند سلسله از حکومت‌های شیعی مانند آل‌بویه، حمدانیون، فاطمیان در مصر، علویان در طبرستان و حجاز و... هستیم. برهه دوم انقراض سلسله عباسیان و تأسیس حکومت سلسله ایلخانان است. در این برهه نیز متفکران شیعی بازمانده از جنگ توانستند در دستگاه ایلخانان نفوذ کرده و آهسته، آهسته مغولان را متقاعد به پذیرش اسلام کنند و از حکومت ایلخانی مغول برای گسترش اسلام بهره ببرند. خواجه نصیرالدین طوسی با نفوذ در حکومت هلاکوخان توانست میان او و شیعیان روابط نیکویی برقرار کند، تشرف غازان‌خان به اسلام و گرایش وی به شیعه، روند گسترش اسلام و به ویژه تشیع را در جامعه مغولی سرعت بخشید و با روی کارآمدن سلطان محمد خدابنده اولیجاتو ستاره اقبال شیعیان اوج گرفت و در این برهه

سوی سلطان جائر تفویض می‌شود صحیح است یا نه؟ قبول هدیه، جایزه و دستمزد از سوی حکام جور چه تکلیفی دارد؟ و دسته‌های دیگر درباره ولایت فقیه بود، مانند: چگونگی اجرای حدود، قضا، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و نماز جمعه که از ملزومات حکومت محسوب می‌شوند و اینکه مسؤولیت فقها در عصر غیبت در چه حیطه‌ای است؟

در پاسخ به سؤال‌های دسته اول باید گفت فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که حاکمان جائر ولایت ندارند و حکومت‌هایشان نامشروع است. استاد فقیهان شیخ مفید در مورد نحوه رفتار با حکومت‌های جور پنج مسأله را به



**درباره ولایت فقیه در عرصه عمل، فقیهان شیعه از زمان حضور ائمه (علیهم‌السلام) با اذن و اجازه معصوم (علیهم‌السلام) مسؤولیت‌هایی را از جانب سلطان جور پذیرا می‌شدند.**

از تاریخ، دانشمندی مانند خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی و فخرالمحققین به تجدید بنای مذهب شیعه پرداختند و با احیای دوباره فقه شیعه، مباحثی مانند نیابت فقیه، اختیارات فقیه و... نیز رواج پیدا کرد.

با توجه به مقتضیات عصر غیبت و شرایط خاص سیاسی ناشی از روی کارآمدن حکومت‌های مختلف سؤالهای مشخص و اصلی این دوره در موضوع رهبری دو دسته بود. دسته‌ای درباره حکومت‌های جائر بود مانند: آیا همکاری با دولت‌های جائر جایز است؟ آیا به لحاظ شرعی قبول مسؤولیتی که از

تفکیک بیان کرده است، وی کمک به جائر را در مسیر حق و انجام واجب جایز و گاهی واجب دانسته، اما کمک به آنان را در مسیر ظلم و تجاوز ممنوع کرده و پذیرش مسؤولیت و ولایت توسط فقیه را در صورتی که منجر به معصیت و اضرار به مؤمنان نباشد برای او جایز دانسته است. زیرا فقیه گرچه در ظاهر از جانب حکومت جور امارت را پذیرفته و لسی در حقیقت از جانب صاحب اصلی ولایت به این مقام نصب شده است. شیخ مفید متابعت و پیروی از حکومت‌های جور را با دو شرط مجاز شمرده، یکی آنکه این متابعت باعث ایجاد ضرر به اهل ایمان نشود و دیگر آن‌که آلوده به گناه نباشد. در رابطه

با معامله با آنان و قبول هدایا و... نیز حکم به حرمت صادر کرده است. به عقیده شیخ مفید اگر چه حلال و حرام مخلوط باشد و اگر آنچه از اموال اهل معرفت در دست حکومت‌های جور است معین و محصور باشد، برای احدی حلال نیست از روی اختیار از آن استفاده کند. (شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۲۰، صص ۱۲۱، ۳۷۶). فقیهان پس از شیخ مفید نیز همان مطالب وی را تأیید کرده‌اند. (طوسی، بی تا (الف)، ص ۳۰۱). در پاسخ به سؤالات دسته دوم باید گفت که فقیهان عصر آغاز اجتهاد، اختیاراتی بسیار گسترده‌تر از امور حسبه را برای فقیهان در

عصر غیبت قائلند. مانند اقامه نمازهای عبادی، سیاسی، جمعه و اعیاد، مدیریت جمع‌آوری و مصرف خمس و زکات و انفال، اجرای حدود و تعزیرات و قصاص، اجرای احکام حجر، وصیت و... شیخ مفید می‌نویسد:

«در صورت نبودن سلطان عادل (امام معصوم) فقیه متولی می‌شود تمام آنچه را که سلطان متولی آنها بوده» (شیخ مفید، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۸۰). فقیهان متأخر از این‌گونه عبارت‌های فقیهان عصر آغاز اجتهاد استنباط کرده‌اند که ولایت عامه فقیه، پیش فقیهان صدر اول مفروع‌عنه و مسلم بوده است. (نجفی، صاحب جواهر، ۱۹۸۱ م، ج ۲۱، ص ۳۹۵). درباره اینکه آیا این وظایف و اختیارات را فقیهان از باب حسیه دارند یا از باب نصب از جانب معصوم؟ هیچ تصریحی در عبارات فقیهان وجود ندارد اگر چه شواهد و قرائن موجود نصب را تأیید می‌کند. (شیخ طوسی بی تا (الف)، ص ۳۰۱)

اما درباره ولایت فقیه در عرصه عمل، فقیهان شیعه از زمان حضور ائمه (علیهم‌السلام) با اذن و اجازه معصوم (علیهم‌السلام) مسئولیت‌هایی را از جانب سلطان جور پذیرا می‌شدند، حدیقه یمانی، عمار یاسر و سلمان فارسی با اذن امام علی (علیهم‌السلام) از جانب عمر منصب ولایت مداین را پذیرا شدند. (محمد بن سعد، ج ۳، ص ۲۵۵). در عصر امام صادق و امام کاظم (علیهم‌السلام) عده‌ای از فقیهان به عنوان وکیل امام انجام وظیفه می‌کردند. (طوسی، بی تا (ب)، ص ۴۶). و این رويه تا آغاز عصر غیبت ادامه داشت و در عصر غیبت

کبرای امام زمان (علیهم‌السلام) فقیهان به مقتضای شرایط سیاسی-اجتماعی هر دوره، اجرای هر اندازه از احکام را که در امکانشان بود به عهده گرفته و به ولایت فقیه در عرصه عمل عینیت می‌بخشیدند. حتی عده‌ای از آنان برای اجرای احکام شرع و استیفای حق خود، از جانب حکومت‌های جور، امارت و حکومت پذیرفتند. طاهر اوحد ذوالمناسب پدر سید رضی مدتها منصب نقابت، مناصب نظارت دیوان مظالم و سرپرستی حجاج را به عهده داشت. (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱). و در سال ۳۸۰ (ه.ق) تمامی این مناصب را به فرزندش سید رضی محول کرد. (امینی، ۱۳۹۷، ج ۴، ص ۲۰۵). و سید مرتضی بعد از مرگ برادرش سید رضی، منصبهای امارت حج، دیوان مظالم و نقابت طالبیان و دیگر مسئولیت‌های برادرش سیلا رضی را به عهده گرفت. (ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق، ج ۹، ص ۲۶۳).

در عهد ایلخسان مغول خواجه نصیرالدین طوسی نزد ایلخانان نفوذ بسیار یافت و در منصب وزیر هلاکوخان توانست خدمات ارزنده‌ای به اسلام، شیعه و ایران زمین بکند.

(شیرین بیانی، ۱۳۷۱ ش، ج ۲، ص ۴۰۴). علاوه بر خواجه نصیرالدین طوسی عده زیادی از فقیهان بنا پذیرش مسئولیت‌های گوناگون مانند نقابت، قضا و... از جانب حاکمان جور به انجام وظایفی که از سوی معصومان (علیهم‌السلام) به آنان واگذار شده بود پرداختند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۱۷).

در میان این فقها تعدادی از نامداران شیعه نیز دیده می‌شوند مانند سید بن طاووس که نقابت علویان بغداد را به عهده داشت (ابن فوطی، بی تا، ص ۱۹)، علامه حلی و پسرش فخرالمحققین که مصاحب سلطان محمد خدابنده بودند و در اسلام آوردن و تشیع او نقش زیادی داشتند، (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۱۷) و ابن میثم، شارح نهج البلاغه که در حله و واسط امر قضا را به عهده داشت (مدرس، بی تا، ج ۸، ص ۲۴۲) و... و...

دقت در سخنان و آثار فقهی فقیهان این دوره روشن می‌سازد که مبنای اصلی همکاری و پذیرش ولایت از حاکمان جور در این دوره را اصل ولایت فقیه تشکیل می‌دهد. بر پایه اصل ولایت فقیه، پذیرش ولایت از حاکمان جور در حقیقت

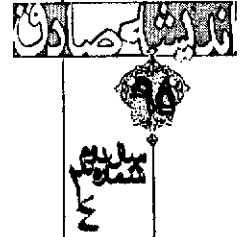
استیفای بخشی از حقوقی است که معصومان (علیهم‌السلام) به فقیهان تفویض کرده‌اند. لذا بعضی از فقیهان این دوره به صراحت اعلام کردند گرچه در ظاهر، فقیه از جانب حاکم جائز منصوب می‌شود لیکن در واقع از جانب امام معصوم

**بر پایه اصل ولایت فقیه، پذیرش ولایت از حاکمان جور در حقیقت استیفای بخشی از حقوقی است که معصومان (علیهم‌السلام) به فقیهان تفویض کرده‌اند.**

نصب شده است و فقیه باید نیت کند که این ولایت حقیقی است که از سوی معصومان (علیهم‌السلام) به او تفویض شده است. (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۸۱۲).

در ادامه این مرحله مناسب است به نقش علامه حلی، محقق حلی و شهید اول در تکامل نظریه ولایت فقیه اشاره شود. یکی از ویژگیهای مکتب فقهی این سه فرزانه سخت کوش، روح ولایت مداری در سرتاسر فقه آنان است که نقش مهمی در روند تحول نظریه ولایت فقیه ایفا کرده است. علامه حلی به صراحت، نصب فقیه از جانب امام (علیهم‌السلام) را پذیرفته و ولایت بر امامت نمازهای عبادی-سیاسی، ولایت بر مصرف واجبات مالی، ولایت بر قضا و حدود را، از آن فقیه عادل می‌داند. (علامه حلی، بی تا (الف)، ج ۴، ص ۴۷۸)

دومین فقهی که به نظراتش درباره ولایت فقیه، باید توجه شود محقق نامدار محقق حلی است. محقق حلی از سویی هرگونه ولایت را از سلاطین جور سلب کرده و از سوی دیگر ولایت بر اجرای احکام شرع و سرپرستی جامعه اسلامی را برای فقیه جامع شرایط به عنوان نایب امام معصوم (علیهم‌السلام)



ثابت کرده است. و در حوزه مسائل مالی، قضا، حدود، اقامه نماز جمعه و... برای فقیه، ولایت قائل است. (محقق حلی، ۱۴۰۳، صص ۲۶۰-۱۳۸، ۱۲۴، ۸۱۶، ۱۱۶) سومین فقیه پرآوازه در پایان این دوره شهید اول است. ایشان در موارد بسیار بر نیابت فقیه از معصوم (علیه السلام) تصریح کرده است. (شهید اول، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۶۴)

## مرحله دوم: دوره صفویه (از محقق کرکی تا محقق نراقی)

مرحله دوم از سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه اختصاص به عصر صفویه دارد. در این دوره به دلیل قدرت یافتن حاکم شیعی صفوی و تغییر وضعیت شیعیان از اقلیت تحت فشار به اکثریت حاکم، سؤال اصلی و مطرح این عصر علاوه بر سؤالهای دوره قبل چگونگی مشروعیت بخشیدن به سلطنت افراد غیر معصوم (شاه صفوی) بود.

سلسله صفویه مبارزات خود را از خانقاه و با تکیه بر مرادی و مریدی آغاز کردند و به پیروزی چشمگیری دست یافتند؛ لیکن پس از رسیدن به سلطنت به زودی فهمیدند که

دیگر نمی‌توان صرفاً با مرادی و مریدی حکومت را اداره کرد، نظم و امنیت را در جامعه حاکم ساخت و مسائل و مشکلات مردم را حل و فصل نمود، آنان این حقیقت را دریافتند که در اداره حکومت و حل و فصل امور مردم، نیازمند قانون شرع و عالمان آشنا به قوانین شرع هستند. از آنجا که مذهب شیعه امامی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شده بود، صفویه به همکاری و همگامی عالمان شیعه سخت نیازمند بودند و عالمان شیعه نیز بیشتر در جبل عامل، عراق و لبنان سکونت داشتند؛ لذا صفویه برای رفع این کمبود علمای شیعه را از جبل عامل برای مهاجرت به ایران دعوت کرد که تعدادی از آنها این دعوت را اجابت کرده و به ایران آمدند و دارای منصبهای مهمی در دولت صفویه شدند.

(مهاجر، ۱۹۸۹ م، ص ۹۷)

علیرغم مساعد شدن اوضاع سیاسی جهان

برای فعالیت و طرح نظرات شیعه در عصر صفویه، در این دوران نیز شاهد بحث مستقل چندانی در باب ولایت فقیه در کتابها و رساله‌ها نیستیم و همچون گذشته مباحث ولایت فقیه را باید در بین ابواب مختلف فقهی جست‌وجو کرد.

محقق کرکی یکی از برجسته‌ترین فقیهان این دوره است که در تحول و تکامل نظریه ولایت فقیه سهم بسزایی دارد. محقق کرکی بارها بر نیابت عامه فقیه در عصر غیبت تأکید کرده است. به عقیده محقق کرکی فقیهان شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه از سوی ائمه هدی (علیهم السلام) در همه اموری که نیابت در آن دخل دارد نایب است. (محقق کرکی، بی تا (الف)، ج ۱،

ص ۱۴۲) و بر مبنای عموم نیابت، معمولاً احکامی را که در فقه از اختیارات امام معصوم (علیه السلام) شمرده شده برای نایب او نیز مطرح می‌سازد مگر اینکه دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد. محقق کرکی برای اثبات نیابت عامه فقیه به اجماع و مقبوله عمرین حنظله استدلال کرده است. (محقق کرکی، بی تا (الف)، ج ۱، ص ۱۴۲)

یکی دیگر از نظریه پردازان ولایت انتصابی عامه فقیه در دوره صفویه، محقق اردبیلی است. این فقیه نواندیش به منظور اثبات ولایت فقیه برای نخستین بار به دلیل عقلی تمسک کرده و از این که بدون چنین ولایتی نظم جامعه مختل می‌شود و زندگی انسان در سختی و تنگنا قرار می‌گیرد و عقل و شرع نیز چنین پیامدهایی را نمی‌پذیرد، حکومت علی الاطلاق فقیه را اثبات می‌کند. (محقق اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲، ص ۱۸، ۲۸، ج ۹، ص ۲۳۱، ۱۰، ج ۸، ص ۱۶۱، ۱۶۰، ج ۷، ص ۵۴۵)

محقق اردبیلی مهمترین دلیل نقلی ولایت فقیه را مقبوله عمرین حنظله می‌داند، به عقیده ایشان عمل به این روایت مورد قبول علمای شیعه بوده و بالاینکه سندش را ضعیف می‌داند، ولی در عین حال این روایت را قابل اعتماد و استناد می‌داند. (محقق اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۹،

ص ۱۰) مطلب دیگری که ایشان درباره مقبوله دارد آن است که مقبوله به نظر ایشان اختصاص به منصب قضا ندارد بلکه اختیارات وسیع ولی فقیه را بدان مستند می‌کند. (محقق اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۹، ص ۲۳۱) دلیل دیگری که محقق برای اثبات ولایت عامه فقیه بدان تمسک جسته، اجماع است. (محقق اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۸، ص ۱۶۰) اعتقاد مقدس اردبیلی به اجماع در مسأله ولایت فقیه حائز اهمیت است. زیرا وی در فقه کمتر به ادعاهای اجماع پایبند است و غالباً در ثبوت اجماع مناقشه می‌نماید. محقق اردبیلی، فقیه را در عصر غیبت حاکم علی الاطلاق معرفی کرده و در تمام کارها او را جانشین و نایب امام

**در دوره صفویه به دلیل قدرت یافتن حاکم شیعی صفوی و تغییر وضعیت شیعیان از اقلیت تحت فشار به اکثریت حاکم، سؤال اصلی و مطرح این عصر علاوه بر سؤالهای مشروعیت بخشیدن به سلطنت افراد غیر معصوم (شاه صفوی) بود.**

معصوم (علیه السلام) می‌داند و بر این اساس احکامی که در فقه از اختیارات امام (علیه السلام) شمرده می‌شود را برای نایب و قائم مقام امام (علیه السلام) نیز مطرح می‌سازد مگر آن که دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد و براین باور است که آنچه به دست فقیه برسد مثل آن است که به دست امام معصوم (علیه السلام) رسیده است. (محقق اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۲۵۸)

اما درباره پذیرش ولایت از سوی حاکمان جور چنان که دیدیم فقیهان دوره اول پذیرش ولایت از سوی حاکمان جور را در حقیقت استیفای بخشی از حقوق خود می‌پنداشتند. اما در

این دوره با توجه به شیعه بودن پادشاهان صفوی، شاهد شکل گیری الگوی جدیدی در مناسبات میان دین و دولت هستیم. از منابع تاریخی این چنین برداشت می شود که فقیهان این دوره اصل ولایت فقیه را آنچنان برای سلاطین صفوی جا انداخته بودند که آنان برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود مجبور بودند به عنوان نایب و کارگزار فقیه بر آریکه قدرت تکیه زنند، و در حقیقت قدرت را از دست مجتهدان تحویل

**به عقیده محقق کرکی فقیهان شیعه  
اتفاق نظر دارند که فقیه از سوی ائمه  
هدی (علیهم السلام) در همه اموری که نیابت  
در آن دخل دارد نایب است.**

بگیرند. لذا به هنگام تاجگذاری در یک مراسم رسمی، مجتهد جامع الشرایط قالیچه پادشاه را می انداخت، یا کمر و شمشیر شاه را می بست و او را بر تخت می نشاند و پادشاه را نایب خود قرار داده و به نام او خطبه می خواند. (کشمیری، بی تا، ۱۳۹۰) این قبیل مراسم تقریباً برای تمامی پادشاهان صفوی انجام شده بود. شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب در حقیقت به عنوان کارگزار محقق کرکی فرمان می رانده. گرچه در ظاهر قدرت در دست شاه بود و به همین جهت در ظاهر شاه محقق کرکی را به منصب شیخ

الاسلامی و دیگر مناصب نصب می کرد، ولی در حقیقت مشروعیت خود شاه هم منوط به اذن و اجازه فقیه بود. شاه طهماسب دو فرمان به تمام شهرهای قلمرو حکومت خود فرستاد تا همگان

از فرمان محقق کرکی اطاعت کنند، وی

طلیحه نامه را با مقبوله عمر بن حنظله مزین و تصریح کرده که محقق کرکی نایب عام امام زمان (عج) است و امور محول به امام (علیه السلام) زیر نظر او اداره خواهد شد، محقق کرکی نیز با ارسال دستورالعملهایی به حکام و عمال تحت فرمان دولت صفوی همه آنان را به رعایت عدالت و اجرای دقیق احکام شرع فرمان داد، در هر شهر و روستایی نماینده ای تعیین کرد و تلاش فراوانی به منظور تبلیغ و ترویج شرع، مبارزه با منکرات و مفاسد اجتماعی، اجرای حدود و تعزیرات و احکام

اسلامی، بپا داشتن واجبات خصوصاً نماز جمعه و... انجام داد. (امین، سیدمحسن، بی تا، ج ۸ ص ۲۰۹)

در مراسم تاجگذاری شاه اسماعیل دوم و شاه عباس اول، میرسیدعلی عرب (مجتهد جبل عاملی) «قالیچه همایونی» را انداخت و به سلطنت این دو شاه رسمیت داد. (حسینی قمی، ۱۳۵۹ ش، ج ۲، ص ۷۱۲) شاه صفی اول به وسیله میرداماد بر مسند دولت نشست (اصفهانی، محمدمعصوم، ۱۳۵۸ ش، ص ۳۸) و شاه صفی دوم (سلیمان) به وسیله آقا حسین خوانساری که نایب امام غایب شناخته شده بود و به قاعده امامیه، که مجتهد، نایب امام و سلطان نایب مجتهد است از سوی ایشان بر تخت نشانده شد (هدایت، رضاقلی، تهران، ۱۳۱۶ ش، ص ۳۱۶) و شاه سلطان حسین صفوی نیز به نیابت از علامه محمد باقر مجلسی بر تخت سلطنت جلوس کرد. (هدایت، رضاقلی، تهران، ۱۳۱۶ ش، ص ۳۱۶)

در پایان این دوره مناسب است که نظریات چند فقیه دیگر که ابتکاری در مسأل ولایت فقیه داشته اند مطرح شود. یکی از آنان فیض کاشانی است. این فقیه نواندیش با روشی جدید، مسأله ولایت فقیه را اثبات کرده است، ایشان بحث را از ضرورت حکومت در جامعه شروع و سپس حکومتها را به دو دسته حکومتهای مشروع و نامشروع تقسیم کرده و برای حکومت مشروع سه مصداق قایل است. یکی حکومت نبوی، دوم حکومت امام معصوم (علیه السلام) و سوم حکومت ولایت فقیه، وی سپس برای اثبات ولایت فقیه از دلیل تلفیقی از عقل و نقل با روش کاملاً نو استفاده کرده است. استدلال فیض کاشانی بر پایه

های زیر استوار است:

- ۱- اسلام دینی است سیاسی - اجتماعی و به عقیده ایشان قطب اعظم دین همسان احکام سیاسی اجتماعی اسلام است.

۲- پیاده و اجرا کردن احکام سیاسی اجتماعی در عصر غیبت بجز جهاد ابتدایی مشروط به اذن خاص از جانب امام زمان (عج) نیست و این احکام تعطیل بردار نیست و نباید در عصر غیبت نیز اجرا شود.

۳- اما اجرای این احکام نیازمند اذن عام امام زمان (عج) است و امام زمان (عج) فقیهان را به عنوان نایب عام خود برای اجرای این دسته از احکام شرعی معرفی کرده است و به آنان اجازه پیاده کردن آنها را در عصر غیبت داده است. (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۵۰)

**آنان این حقیقت را دریافتند که در  
اداره حکومت و حل و فصل امور  
مردم، نیازمند قانون شرع و عالمان  
آشنا به قوانین شرع هستند.**

ادب و احترام



دومین فقهی که جا دارد در اینجا نامش زینت بخش مقاله شود، فقیه پرآوازه وحید بهبهانی است. ابتکار این فقیه آن است که مباحث مربوط به ولایت فقیه را برای نخستین بار در یکجا جمع آوری کرده و فایده ۳۳ از فواید کتاب کم نظیر فواید حائریه را به آن اختصاص داده است. وحید بهبهانی بر این باور است که عناوین مختلف مفتی، حاکم شرع و... اشاره به شئون مختلف شخص واحدی دارد. شخصی که به مقام استنباط احکام الهی رسیده از آن رو که فتوی می‌دهد عنوان مفتی دارد و از آن جهت که رفع خصومت و نزاع می‌کند

**پس از دوره فترت میان سقوط دولت صفوی تا به حکومت رسیدن قاجار که دوره ناامنی، عدم توجه به منزلت و شأن فقها و تضعیف قدرت شیعه و علمای شیعه بود؛ بار دیگر اقتدار علما و شأن و منزلت فقها تثبیت شده و زمینه اظهار نظر در موضوع ولایت فقیه فراهم آمد.**

قاضی نامیده شده و از آن جهت که در اجرای احکام سیاسی، اجتماعی اعمال ولایت می‌کند، حاکم شرع نامیده شده، وی درباره منصبهای حاکم شرع تصریح داشت، منصبهایی است که انتظام امر معاد و معاش مردم به آنها بستگی دارد و تأکید کرده بوده که اطاعت از حکم حاکم شرع بر همگان واجب است چه مجتهد باشد و چه مقلد زیرا حاکم شرع منصوب از جانب معصوم است و نایب اوست و نظام اجتماعی جز با اطاعت از حاکم شرع استوار نخواهد شد. (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ ق، ۵۰۲-۵۰۱). سومین فقهی که در اینجا مناسب است ذکر شود استاد فقیهان کاشف الغطاء است. این فقیه فرزانه از طرفداران صاحب نام «ولایت عامه انتصابی فقیه» است. کاشف الغطاء نخستین فقهی است که اصل عدم ولایت را مطرح کرده و بر این باور است که حکومت تنها از آن خداست و غیر از خدا هیچ کس حق حکومت بر بندگان خدا را ندارد مگر با اذن و اجازه خدا و خداوند این اذن را به پیامبران، امامان معصوم (علیهم السلام) و فقیهان داده است. یکی از لوازم این ادعا آن است که در عصر غیبت تنها حکومت مشروع حکومتی است که مأذون از جانب فقیه باشد. کاشف الغطاء تصریح کرده است که مشروعیت سلطنت در آن است که مأذون از جانب امام زمان

(عج) یا نایبان عامش باشد. روشن است که سلاطین دسترسی به امام زمان (عج) نداشتند که از آن حضرت (عج) اذن بگیرند. پس تنها عدل باقیمانده از معادله آن بود که از فقیه اجازه بگیرند و بر پایه همین مطلب بود که به فتحعلی شاه قاجار اجازه داد برای اداره جنگ با روسها از وجوهات شرعیه استفاده کند و اگر کفایت نکرد مجاز است از اموال دیگر مردم به مقدار نیاز بگیرد و برای جنگ فرمانده نصب کند. کاشف الغطاء اختیارات بسیار وسیعی در اجرای احکام اسلام برای فقیه قایل است. در باب ولایت بر اموال عمومی، فقیه را مسؤول جمع آوری خمس، زکات و دیگر حقوق مالی می‌داند و معتقد است که فقیه مجاز است کسانی را که از دادن حقوق واجب مالی امتناع می‌کنند، مجبور به پرداخت آنها کند. و مسؤولیت درآمدها و خراجهای اراضی مفتوحة العنوة را نیز به عهده فقیه دانسته است و بر سلطان واجب کرده که برای تصرف در این اراضی از مجتهد اجازه بگیرد. فرماندهی جهاد دفاعی را در اصل از آن مجتهد می‌داند و تأکید کرده که فرماندهان نظامی باید مأذون از جانب فقیه باشند و در باب ولایت بر امور قضایی و جزایی نیز ولایت اجرای حدود و تعزیرات را در عصر غیبت برای فقیه ثابت دانسته و تصریح کرده است که حتی سلطان حق ندارد بدون اجازه مجتهد، قاضی یا شیخ الاسلام نصب کند. (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۳، ۳۹۴)

در پایان این مرحله جا دارد نظر یکی از نویسندگان معاصر درباره بعضی از فقیهان عصر صفوی را بررسی کنیم. این نویسنده در معرفی نظریه های دولت در فقه شیعه، نظریه اول را «سلطنت مشروعه» نامیده و این نظریه را مبتنی بر نوعی تفکیک خارجی شرعیات از عرفیات دانسته است و عهده ای از فقیهان دوره صفویه و قاجاریه را طرفدار این نظریه معرفی کرده است. از جمله علامه مجلسی، میرزای قمی، سید کشفی. (کدیور، ۱۳۷۷ ش، ص ۵۸) دلایل و شواهدی که نویسنده محترم برای اثبات مدعایش ذکر کرده هیچکدام دلالت بر مشروعیت دینی پادشاهان در حوزه عرفیات بدون اذن فقیه ندارد و منشاء اشتباه نویسنده آن است که از آنجا که امور عرفیه را دیگران با اذن مجتهد می‌توانند انجام دهند گمان کرده که این امور از حوزه ولایت فقیه خارج است. در حالی که حقیقت آن است که آنچه در قلمرو ولایت فقیه قرار دارد به دو دسته تقسیم می‌شود. دسته ای قایل واگذاری به غیر نیست مانند قضاوت کردن، فتوی دادن و دسته ای قایل واگذاری به غیر است و دیگران می‌توانند با اذن و اجازه فقیه آن امور را انجام دهند مانند عرفیات، و فقیهان تصدی این دسته از امور را به پادشاهان واگذار کرده و اجازه انجام آن را به پادشاهان داده‌اند.

الامام محمد باقر



سازمان  
اسلامی

## مرحله سوم: دوره قاعده‌مندی نظریه (از محقق نراقی تا محقق نائینی)

مرحله سوم با عنوان «دوره قاعده‌مندی نظریه» مشخص شده است. این مرحله به لحاظ تحولات سیاسی از زمان استقرار دولت قاجار شروع و تا دوره مشروطه ادامه دارد. در این دوره پس از دوره فترت میان سقوط دولت صفوی تا به حکومت رسیدن قاجار که دوره ناامنی، عدم توجه به منزلت و شأن فقها و تضعیف قدرت شیعه و علمای شیعه بود؛ بار دیگر اقتدار علما و شأن و منزلت فقها تثبیت شده و زمینه اظهار نظر در موضوع ولایت فقیه فراهم آمد. در چنین موقعیتی بود که فاضل محقق ملا احمد نراقی به تبیین و توضیح ابعاد نظریه ولایت فقیه پرداخت. محقق نراقی در عانده ۵۴ عوائد الایام، برای نخستین بار بحث مستقل و مفصلی از ولایت فقیه را عرضه کرد. و ابتکارات این فقیه فرزانه آن بود که: وی ابتدا مدعا را در قالب دو قاعده بیان کرد. قاعده اول آن‌که: فقیه در تمامی آن‌چه که پیامبر (ﷺ) و امام معصوم (علیه السلام) ولایت داشته‌اند، ولایت دارد مگر در مواردی که استثنا وجود دارد (ولایت عامه فقیه)، قاعده دوم آنکه: فقیه در تمامی اموری که شارع راضی به ترک آن نیست و متولی خاصی نیز تعیین نکرده ولایت دارد. (ولایت در امور حسیه) (محقق نراقی، ۱۳۷۵ ش، ص ۵۳۷). سپس به بیان استدلال‌های مفصل برای اثبات ولایت فقیه می‌پردازد و مستندات ولایت فقیه را در دو مقام ذکر می‌کند. در مقام اول نوزده روایت را بسدون هیچ

بود دلالت بر نصب آنان دارد. محقق نراقی علاوه بر دلیل فوق که تلفیقی از عقل و نقل بود دلیل عقلی صرف هم اقامه کرده است. و آن اینکه حال که شارع حتماً باید کسی را به عنوان متولی نصب کند آن شخص یا یکی از مسلمانان است یا تنها عادلان یا افراد موثق و یا فقیهان و فقیهان قدر متفن در میان گروه‌های فوق هستند چون هرکدام از گروه‌های دیگر باشند فقیه هم جزو آنان است ولی اگر فقیهان باشند گروه‌های دیگر جزو آنان نیستند پس گروه‌های دیگر مشکوک‌اند و اصل عدم ولایت، نسبت به بقیه جاری است.

یکی دیگر از ابتکارات محقق نراقی آن است که در این عانده، فهرستی از شؤون و اختیارات فقیه در سرتاسر فقه را در یک جا جمع آوری و در دوازده دسته تنظیم کرده و درباره هر یک جداگانه بحث کرده است. (محقق نراقی، ۱۳۷۵، ص ۵۳۷) یکی دیگر از فقیهان برجسته این دوره شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب کم‌نظیر جواهر الکلام است. در این بخش از مقاله و در ادامه این مرحله تلاش می‌کنیم با بررسی مطالبی که این فقیه بزرگوار در سرتاسر فقه مطرح کرده، نظریات و نوآوری‌های وی را درباره ولایت عامه انتصابی فقیه آگاه شویم.

از بعضی عبارات صاحب جواهر استفاده می‌شود که ولایت فقیه علاوه بر بدهت عقلی، جزو مسائل ضروری مذهب است که انکار آن موجب ارتداد است.

صاحب جواهر پس از یادآوری این امر که بسیاری از ابعاد و زوایای «ولایت فقیه» در پرده ابهام باقی مانده و فقیهان در این باب تحقیق بایسته‌ای عرضه نکرده‌اند، وعده داده است که در فرصتهای مناسب از مسأله ابهام‌زدایی کند. (نجفی، ۱۹۸۱ م، ج ۱۶، ص ۱۸۰) از آنجا که در فقه شیعه محور بحث را حاکم تشکیل می‌دهد

نه نهاد حکومت؛ لذا صاحب جواهر ابتدا حاکمان را به دو دسته تقسیم کرده است، حاکم عادل و حاکم جائز تقسیم و مصداق حاکمان عادل را در عصر حضور پیامبر (ﷺ) و امامان معصوم (علیهم السلام) و در عصر غیبت فقیه معرفی کرده است، وی اطاعت از حاکم عادل را واجب شمرده و نیز تلاش برای کسب قدرت و رسیدن به زعامت را در بعضی موارد به عنوان مقدمه واجب، بر فقیه واجب شمرده است. در اندیشه سیاسی صاحب جواهر، جز سه گروه فوق، حاکمان دیگر از مصادیق حاکمان جور بودند (نجفی، ۱۹۸۱ م، ج ۲۲، ص ۱۵۶) و درباره پذیرش ولایت از سوی حاکمان جور قائل به تفصیل است و روایات باب را به سه دسته تقسیم کرده، دسته‌ای که هر نوع همکاری را ممنوع و حرام کرده، دسته‌ای که دلالت بر جواز پذیرش ولایت از جانب حاکمان جور می‌کند و دسته‌ای که براین امر ترغیب و تشویق کرده و دلالت بر استجاب پذیرش ولایت از جانب حاکم جور دارد، صاحب جواهر در مقام جمع‌بندی، روایات منع را بر ولایت بسر

توضیحی نقل و در مقام دوم نحوه دلالت روایات بر هر یک از دو قاعده مذکور را توضیح می‌دهد. در تقریر دلالت روایات بر قاعده اول از شیوه جالبی استفاده کرده و نوشته است: فرض کنید پیامبر اسلام (ﷺ) در آستانه سفر طولانی یا رحلت، بفرماید: فلانی وارث من، مانند من، جانشین من، امین و حجت من، حاکم بر شما از جانب من، مرجع شما در تمام حوادث است، جریان تمام کارها و احکام شما بدست اوست، او سرپرست رعیت من است و... از این تعبیرات هر عالم و عامی به روشنی می‌فهمد اختیاراتی که پیامبر (ﷺ) در امور رعیت و زمامداری داشته، آن شخص نیز دارد.

در مقام تقریر دلالت روایات بر قاعده دوم هم از یک مقدمه عقلی سود جسته، به نظر محقق نراقی اموری که شارع راضی به ترک آنها نیست برای به سامان رساندن آنها، شارع مهربان و حکیم باید متولی نصب کند و فرض ایسن است که هیچ دلیلی بر نصب شخصی معین یا غیر معین یا جماعتی غیر از فقها نداریم. اما نسبت به فقها تعبیراتی که در روایات گذشته

محرمات یا ولایتهایی که مزوج از حلال و حرام است حمل کرده و روایات جواز را حمل بر ولایت بر مباحات و روایات دسته سوم (ترغیب و تشویق) را به مواردی که پذیرش ولایت به منظور امر به معروف و نهی از منکر و حفظ جان و مال و آبروی مؤمن باشد، حمل کرده است. (نجفی، ۱۹۸۱ م، ج ۲۲، ص ۱۶۲)، وی در قسمت ارتباط اقتصادی معتقد است که قبول جوایز و هدایای حاکم جائز در صورتی که شخص نداند جایزه حرام است، جایز است. و نسبت به پرداخت خراج معتقد است که پرداخت خراج و مقاسمه به سلطان جائز موجب برائت ذمه است. (نجفی، ۱۹۸۱ م، ج ۲۲، ص ۱۸۱)

قسمت دوم اندیشه سیاسی این فقیه فرزانه را «ولایت فقیه» تشکیل می‌دهد. این فقیه سخت کوش در مناسبت‌های

**اعتقاد مقدس اردبیلی به اجماع در مسأله ولایت فقیه حائز اهمیت است. زیرا وی در فقه کمتر به ادعاهای اجماع پایبند است و غالباً در ثبوت اجماع مناقشه می‌نماید.**

مختلف به «ولایت عامه انتصابی فقیه» تصریح کرده است و آن را مبنای بسیاری از شؤون و اختیارات فقیه در سرتاسر فقه قرار داده و در مقام استدلال بر ولایت فقیه بر این باور است که ولایت فقیه از مسائل بدیهی مسلم و ضروری است که هیچ نیازی به استدلال ندارد (نجفی، ۱۹۸۱ م، ج ۲۱، ص ۳۹۷) و از بعضی عبارات صاحب جواهر استفاده می‌شود که ولایت فقیه علاوه بر بدهات عقلی، جزو مسائل ضروری مذهب است که انکار آن موجب ارتداد است. (نجفی، ۱۹۸۸ م، ج ۲۱، ص ۳۹۹) با این حال برای اثبات ولایت عامه انتصابی فقیه، به اجماع منقول و محصل (نجفی، ۱۹۸۸ م، ج ۴۱، ص ۶۰۲) و ادله عقلی و دلایل نقلی استدلال کرده است. از میان روایات به دو روایت، یکی توقیع شریف با تکیه بر جمله «فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله» (نجفی، ۱۹۸۸ م، ج ۲۱، ص ۳۹۵) و دیگری مقبوله عمر بن حنظله با تکیه بر جمله «فإنی قد جعلته عليكم حاكماً» بیش از روایات دیگر توجه نشان داده و دلالت این دو روایت را بر ولایت عامه انتصابی فقیه تمام دانسته است. به عقیده صاحب جواهر بار اول فقیهان توسط امام صادق (علیه السلام) نصب شدند و بار دیگر توسط امام زمان (عج) به ولایت نصب شدند و این نصبها همیشگی است و بعد از شهادت امام نیز به قوت خود باقی است. (نجفی، ۱۹۸۸ م، ج ۲۱، ص ۴۰۱) وی نسبت به بعضی از روایات به صراحت

موضع گرفته مانند حدیث نبوی معروف، «اللهم ارحم خلفایی» و بر این باور است که علاوه بر آنکه روایت از نظر سند مرسله، غیرقابل اعتماد است از نظر دلالت هم مورد خدشه است، و محتمل است اشاره به ائمه (علیهم السلام) یا نایبان خاص آنان باشد و دلالتی هم بر نصب ندارد. (نجفی، ۱۹۸۸ م، ج ۱۱، ص ۱۹۰)

قسمت دوم این مرحله به بررسی دیدگاه‌های انتقادی در مسأله ولایت فقیه اختصاص دارد. محقق نواندیش ملاحمد نراقی با اظهار نظر صریح و قاعده مند در مسأله ولایت فقیه و جمع آوری دلایل و فروع آن، زمینه بحث و انتقاد درباره این نظریه را فراهم ساخت. و فقیهان بعد از نراقی به آراء وی در این مسأله نظر داشته‌اند. عده ای از آن دفاع کرده و عده ای نیز به نقد دیدگاه وی در مسأله یا ادله یا بعضی از شؤون و فروع آن پرداختند.

فقیه ارجمند سید میر عبدالفتاح حسینی مراغی یکی از فقیهان معاصر محقق نراقی است که در مسأله ولایت فقیه به طور کامل به نظریات وی توجه دارد. این محقق سخت کوش برای نخستین بار به صورت فنی و اجتهادی به تجزیه و تحلیل ادله ولایت فقیه پرداخت و دلایل محقق نراقی را به نقد کشید. وی در کتاب ارزشمند «العناوین» عناوین ۷۳، ۷۴ و ۷۵ را به مسأله ولایت اختصاص داد. مراغی در آغاز، اصل عدم ولایت را مطرح و سپس مروری به قلمرو اختیارات فقیه در سرتاسر فقه کرد آنگاه به تجزیه و تحلیل ادله ولایت فقیه پرداخته است. وی در برشماری ادله ولایت فقیه، دلیل اول و دوم را اجماع محصل و منقول قرار داده و در توضیح اجماع محصل، اجماع بر «حکم» را از اجماع بر قاعده جدا کرده و بر این باور است که اجماع بر حکم لایس است و در موارد شک قابل استناد نیست اما اجماع بر قاعده، همانند اجماع بر قاعده طهارت است که با اجماع اصل قاعده درست می‌شود و چون مضمون قاعده عام است در موارد شک قاعده قابل تمسک است.

محقق مراغی روایات را به ۸ دسته تقسیم و ذیل بعضی از دسته‌ها یک روایت و ذیل بعضی دیگر چند روایت نقل کرده است. اما در دسته بندی روایات دقت و ظرافت کافی به خرج نداده و اشکال عامی که نسبت به دلالت همه روایات القاء کرده آن است که، این روایات جز آن روایتی که خلافت و وکالت را برای فقیه ثابت می‌کند، مابقی در مقام بیان فضایل علما هستند و نه ولایت آنان و سپس به بررسی تک تک روایات پرداخته است. وی دسته اول را به روایت «وراثت علما از انبیاء» اختصاص داده و از اشکالی که علما را به «ائمه» تفسیر کرده» یا «وراثت را به وراثت در علم اختصاص داده» و یا از روایت، توزیع ولایت پیامبر بین علما را فهمیده، پاسخ داده است. با این حال به عقیده محقق مراغی با غمض عین از ضعف سند، از نظر دلالت نیز روایت با مشکلات فراوان

در این کتاب





روبروست. دسته دوم عبارت بود از روایاتی که فقیه را «امین رسول» و «دژ اسلام» معرفی می‌کرد. او با اینکه در سند روایت اول نوفلی و سکونی و در سند روایت دوم علی بن حمزه بطائنی وجود دارد و این راویان از نظر رجالی مشکل دارند، اما نسبت به این دو روایت اشاره‌ای به مشکل سندی نکرده است و به اشکالی که «امین» و «حصون» بودن را به حفظ شریعت اختصاص داده اینچنین پاسخ داده که حفظ شریعت و دژ اسلام بودن جز با داشتن ولایت میسر نمی‌شود. در حقیقت خواسته بگوید، که حفظ شریعت به دلالت التزامی بر ولایت داشتن دلالت دارد. مراغی دسته سوم را به روایاتی که دلالت بر «خلافت و جانشینی علما از انبیاء» دارد اختصاص داده و از دو اشکال تخصیص علما به ائمه و جانشینی علما در علم، پاسخ داده است، دسته چهارم عبارت بود از روایاتی که «علما را به انبیاء بنی اسرائیل» تشبیه کرده و اشکال محقق مراغی در دلالت این دسته آن است که نمی‌توانیم بگویم مقتضای تشبیه علما به انبیاء با عدم تعیین وجه شباهت دلالت دارد که علما در تمامی شؤون حتی شأن ولایت مانند انبیاء هستند زیرا حمل تشبیه بر عموم فرع بر آن است که وجه شباهتی از ظاهر کلام استفاده نشود و در اینجا جمله ظهور دارد در تشبیه در علم. دسته پنجم مربوط به روایاتی است که درباره علما است و دلالتی بر ولایت ندارد و دسته ششم را اختصاص داده به روایاتی که «علما را حکم بر مردم»، «حجت امام» و «کافل ایام آل محمد (علیهم‌السلام)» معرفی کرده و معتقد است که این دسته هم دلالتی بر ولایت فقها ندارد و از تعبیر حکومت، ولایت در قضا و فتوی استفاده می‌شود نه بیش از آن و حجت بودن بر مردم به معنای اتمام حجت بوده و کفالت نیز کنایه از تعلیم احکام و شرایع به مردم است. دسته هفتم مربوط به مقوله عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه است که محقق مراغی از آن دو نیز فقط ولایت بر قضا و فتوی را استفاده کرده و دسته هشتم به بررسی روایت: «علما، ولی کسانی هستند که ولی ندارند» و نیز روایتی که «جریان امور و احکام را در دست علما می‌داند» اختصاص داده است. محقق مراغی سند و دلالت این دو روایت را بر مدعا تمام دانستند، ایشان در ادامه به نقد ادله‌ای که محقق نراقی برای اثبات ولایت فقیه اقامه کرده است پرداخته و در دلالت اخبار بر قاعده اولی که نراقی گفته بود شبهه کرده و دلیل عقلی را که برای قاعده دوم اقامه کرده بود نیز به نقد کشیده و براین عقیده است که دلیل نراقی بر این پایه استوار است که شارع برای تصدی امور حسبه باید کسی را نصب کند و اشکال اصلی مراغی بر همین پایه استدلال است زیرا اعتقاد وی انجام این امور از قبیل واجبات کفایی است که هر کس علم و توانایی آن را داشته باشد و پیشقدم شود از گردن دیگران ساقط است. یکی از ابتکارات محقق مراغی آن است که برای اثبات ولایت فقیه علاوه بر ادله متعارف به بعضی از قواعد فقهی و آیات

قرآنی که تمسک شده، توجه کرده است از جمله قاعده حاکم شرع احسان است ادعایی بی‌دلیل است و نیز تمسک به آیه «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض» را نقل کرده لیکن بر انحصار آیه بر ولایت حاکم شرع خدشه وارد ساخته است و در ادامه گوشزد کرده که آیه تعاون بر، بر و تقوی و عموم ادله حسبه نیز که بعضی تمسک کرده‌اند اولاً ربطی به ولایت ندارد ثانیاً دلالت بر انحصار ولایت به فقیهان ندارد. (محقق مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۵۷-۵۷۴)

مراغی در پایان چند نکته را متذکر شده است. تذکر اول این که بعضی شبهه کرده‌اند که در بسیاری از روایات کلمه «علما» بکار رفته و ظاهر این کلمه اعتبار علم در صاحب ولایت است در حالیکه علما ما سرکارشان با ظنون است. در پاسخ شبهه گفته است علم به بعضی مسایل در اطلاق کلمه علما کفایت می‌کند. و در تذکر دوم، به تحلیل این مسأله پرداخته که چرا بعد از فوت امام معصوم (علیه‌السلام) فقها از نیابت عزل نمی‌شوند و در پاسخ، واگذاری کار به دیگری را به سه صورت نیابت، نصب و بیان حکم تقسیم کرده و ولایت فقیه را از قبیل بیان حکم و جعل معصوم (علیه‌السلام) را کاشف از بیان حکم دانسته است.

در ادامه این بخش به بررسی نظریه‌های شیخ اعظم

**سید بحر العلوم درباره تفاوت میان حق و ولایت گفته است که حق موجب سلطنت می‌شود ولی ولایت خود سلطنت است.**

انصاری درباره ولایت فقیه می‌پردازیم. شیخ انصاری نیز در لیست منتقدان نظریه ولایت فقیه جای گرفته است؛ شیخ انصاری پس از آنکه دو منصب فتوی و قضا را بی‌هیچ اختلافی برای فقیه ثابت دانسته درباره منصب ولایت تصرف در جان و مال، دست به ابتکار تازه ای زده است و این نوع ولایت را به دو قسم ولایت استقلالی و ولایت اذنی تقسیم کرده و هر دو قسم ولایت را با ادله قرآنی و روایی برای معصومان (علیهم‌السلام) ثابت دانست. اما درباره ولایت استقلالی فقیه، ابتدا شیخ ده روایت را نقل کرده و همان اشکال عام محقق مراغی را با اندک تفاوتی در دلالت روایت بر ولایت فقیه مطرح کرده است و به اعتقاد وی با ملاحظه سیاق روایات و صدر و ذیل آنها انسان قطع پیدا می‌کند که این روایات در مقام بیان وظیفه علما در تبلیغ احکام و بیان حرام و حلال الهی است نه ولایت آنان، افزوده‌ای که شیخ بر سخن مراغی دارد

این است که به عقیده شیخ بر فرض روایات عام باشد (و شامل ولایت بر جان و مال شود) باز هم مجبوریم به همان ولایت بر تبلیغ احکام تخصیص بدهیم زیرا اگر چنین نکنیم با مشکل تخصیص اکثر روبرو خواهیم شد چون از خارج می‌دانیم که فقیه تنها در موارد اندک بر جان و مال مردم ولایت دارد و در همین جا فرموده است اثبات چنین ولایتی برای فقیه «دونه حرط القتاده». (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۵۴۵ تا ۵۶۰)

شیخ انصاری برای اثبات ولایت

**ابتکاری که در مباحث سید محمد آل بحر العلوم مشاهده می‌شود توجه به مبادی تصوری ولایت فقیه است.**

امام (علیه السلام) دو دسته‌اند. دسته‌ای نصب شده‌اند برای سامان بخشیدن به اموری که وظیفه امام (علیه السلام) در حال حیات بوده، این گروه با مرگ امام از مقام خود عزل می‌شوند. دسته‌ای نصب شده‌اند برای انجام کارهایی که امام همیشه نسبت به آنها ولایت دارد. این دسته فقیهان هستند که در زمان نصب حتی لازم نیست وجود داشته باشند تا چه رسد به داشتن شرایطی دیگر. (شیخ

اذنی فقیه به سه روایت استدلال کرده یکی مقوله عمرین حنظله که از کلمه «حاکماً» معنای عام‌تری از قضاوت را برداشت کرده است و دوم روایت «مجارى الامور و الاحکام على ایدی العلماء...» و سوم توقیع شریف «اما الحوادث الواقعة» و معتقد است که منظور از «حوادث واقعه» همه اموری است که انسان عرفاً یا به حکم عقل یا شرع در آن امور به رئیس و پیشوا مراجعه می‌کند و تخصیص «حوادث واقعه» را تنها به احکام شرعی به سه دلیل بعید می‌داند. یکی تعبیر به «حوادث» به جای «احکام حوادث» و دوم تعلیل «آنان حجت من بر شمايند» به جای «حجت خدا بر شما» و سوم بدیهی بودن رجوع به فقیه در احکام شرعی که قرینه است و منظور از «حوادث واقعه» رجوع در مصالح عامه به رأی فقیه است که از مشکلات عصر آغاز غیبت بوده نه رجوع در احکام شرعی. شیخ انصاری «توقیع» را حاکم بر عموماً می‌داند کل معروف صدقه دانسته است. و گفته است بر فرض تنزل و قبول تعارض اصل عدم مشروعیت آن معروف است بدون اذن فقیه. و در ادامه متذکر این نکته شده که ولایت فقیه در امور عامه در صورتی ثابت است که اصل مشروعیت و مطلوب بودن عمل از ناحیه شرع ثابت شده باشد. (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۴۵۴-۵۶۰) شیخ در مکاسب در بحث خراج اراضی مفتوحة العنوة و در «کتاب الطهاره» و پس از کیفیت مصرف خمس و وجوب زکات و در «کتاب القضاء» با تعبیرهایی مانند «نیابت عامه فقیه»، «حجت امام»، «امین امام»، «حکومت مطلقه فقیه»، «حجیت عامه فقیه» از فقیه یاد کرده است (شیخ انصاری، بی تا،

ص ۵۱۰ و ۴۶۸) که از این تعبیرات به روشنی ولایت در امور عمومی و حکومتی فقیه که در قسمت ولایت اذنی مکاسب مطرح ساخته، استفاده می‌شود. به نظر شیخ انصاری منصوبین

انصاری، ۱۴۲۰ ق (ب)، ص ۶۹)

سومین فقیهی که در این مرحله اندیشه‌هایش قابل توجه است سید محمد آل بحر العلوم است. این فقیه فرزانه مباحث ولایت فقیه را در رساله مستقلی به نام «رسالة فی الولايات» بحث کرده است. ابتکاری که در مباحث او مشاهده می‌شود توجه به مبادی تصوری ولایت فقیه است. وی در قسمت مبادی تصوری، از معنای لغوی و اصطلاحی ولایت بحث کرده و درباره تفاوت میان حق و ولایت گفته است که حق موجب سلطنت می‌شود ولی ولایت خود سلطنت است. وی سپس به تقسیمات مختلف ولایت پرداخته از جمله تقسیم ولایت به ولایت به معنای اخص و ولایت به معنای اعم، ولایت اجباری و اختیاری، خاصه و عامه، استقلالیه و اذنیه، مراتب ولایت، اصل عدم ولایت، محدوده ولایت معصومان و در قسمت مبادی تصدیقی، اصل ثبوت ولایت فقیه را اجمالاً مسأله‌ای مورد اتفاق و بی گفتگو دانسته، لذا بحث را در گستره ولایت متمرکز ساخته است. به عقیده این محقق، روایات از اثبات ولایت استقلالی و اذنی برای فقیه به همان نحوی که برای امام (علیه السلام) ثابت است قاصر هستند. آنگاه به بررسی دلالت تک‌تک روایات پرداخته است و روایت «عالمان وارث پیامبران‌اند» را احتمال قوی داده که منظور از عالمان ائمه باشند، به علاوه معتقد است که متبادر از ارث در روایت، وراثت در تبلیغ احکام و علوم انبیاست. دیدیم که پیش از این، محقق مراخی به این دو اشکال پاسخ داده بود و همین اشکالات بویژه اشکال دوم را به روایات «فقها امین پیامبران‌اند» «فقها دژ اسلام هستند»، «علما جانشین پیامبر هستند»، وارد دانسته و

**عقیده تعداد زیادی از روحانیون و مراجع که به حمایت از انقلاب مشروطه برخاستند، این بود که مشروطیت اگر چه منطبق با معیارهای حکومت اسلامی نیست، اما آنان در قالب این نظام، خواهند توانست به بخشی از اندیشه‌های سیاسی-اعتقادی خود جامعه عمل ببوشانند.**

الاستاد محترم

سید محمد



روایت «علما حاکم بر ملوک هستند» را به معنای نفوذ حکم و قضاوت علما حتی در پادشاهان می‌دانست و نیز دلالت تویح شریف، مقوله عمر بن حنظله و مشهورهٔ ابی خدیجه را هم بر ولایت عامه ناتمام دانسته و نتیجه گرفته است که ادله از اثبات ولایت استقلالی برای فقیه قاصر هستند و با ادله تنها می‌توان ولایت اذنی را برای فقیه اثبات کرد. و نسبت به موارد مشکوک چون نمی‌توان ولایت عامه فقیه را اثبات کرد، اذن فقیه معتبر نخواهد بود و این امور بر همگان واجب است. وی در پایان با دلیل عقلی ولایت اذنی فقیه را در هر کاری که مردم به امام محتاج اند و باید به نظر وی مراجعه کنند اثبات می‌کند. خلاصه دلیل آن است که برای حفظ نظام در عصر غیبت، امام (علیه السلام) باید کسی را نصب کند و منصوب امام با همه کسانی هستند که توانایی انجام این قبیل امور را دارند و یا صنف خاصی است و آن صنف خاص یا فقیهان هستند و یا غیر فقیهان شق اول خلف و شق اخیر باطل. در نتیجه منصوب بودن فقیه متعین خواهد بود و علاوه بعضی از ادله نقلی مانند «اما الحوادث»، «مجارى الامور»، «جعلته علیکم حاکماً» که ظهور در نصب فقیه دارند از تتبع فتاوی فقه‌ها معلوم است که آنان به عموم ولایت معتقد بودند. (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳ ق، ص)

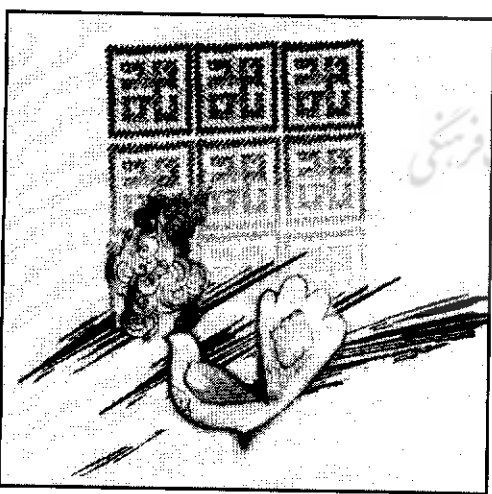
### مرحله چهارم: دورهٔ مشروطه (از محقق نائینی تا امام خمینی)

مرحله چهارم این مقاله اختصاص به عصر مشروطه دارد. انقلاب مشروطه به عنوان سرنوشت‌سازترین حادثهٔ سیاسی-اجتماعی این دوره به حساب می‌آید. عقیده تعداد زیادی از روحانیون و مراجع که به حمایت از انقلاب مشروطه برخاستند، این بود که مشروطیت اگر چه منطبق با معیارهای حکومت اسلامی نیست، اما آنان در قالب این نظام، خواهند توانست به بخشی از اندیشه‌های سیاسی-اعتقادی خود جامعه عمل ببوشانند و ضمن مهار کردن استبداد مطلقه خواهند توانست تا حدودی قوانین اسلام را به اجرا درآورند. محقق نائینی به صراحت اعلام کرده که نظام مشروطه نیز بر طبق اصول تشیع، حکومتی غاصبانه است اما غضبش از حکومت استبدادی مطلقه کمتر است زیرا در حکومت‌های مستبد هم مقام کبرایی الهی غضب می‌شود و هم مقام امامت و هم حق ملت، ولی در مشروطه تنها مقام امامت غضب شده است. (نائینی، ۱۳۷۸ ق، ص ۷۳) شیخ محمد اسماعیل محلاتی مشروطیت را تحت دو عنوان تقلیل جور و حفظ بیضهٔ اسلام قرار داد و حمایت از مشروطه را برای رسیدن به دو عنوان فوق واجب دانست (محلاتی، ص ۴۷۵). در مقابل مشروعه‌خواهان با ذکر موارد متعددی از مفاسدی که به دنبال طرح مشروطه در کشور پدید آمده، اصول مشروطه را با قوانین شرع در تضاد می‌دیدند. شیخ فضل الله نوری و سایر همکاران او در حالی که در ابتدا با مشروطه همراهی داشتند بتدریج در مخالفت با مشروطه

کارشان به جایی رسید که شیخ فضل الله نوری به صراحت اعلام کرد که ممکن نیست مملکت اسلامی در تحت قانون مشروطه گی دربیاید مگر به رفع ید از اسلام. (شیخ فضل الله نوری، ص ۱۶۷) محمدحسین بن علی اکبر تبریزی از مشروطه به عنوان غوغایی عالمگیر و فتنه‌ای بزرگ یاد کرد. (تبریزی، ص ۱۱۳)

یکی از مشترکات این دو گروه، مسأله ولایت فقیه بود گرچه در حوزهٔ اختیارات ولی فقیه همان دو دیدگاهی که از زمان محقق نراقی ظهور کرده بود، ادامه داشت. یکی از فقیهان این دوره محقق نائینی - نظریه پرداز بزرگ مشروطه - بود. مهمترین اصلی که وی برای مشروعیت بخشیدن به اصول مشروطه از آن بهره برده، اصل ولایت فقیه است. نائینی بارها بر این مطلب پای فشرده که برای جلوگیری از تبدیل حکومت ولایتی به استبدادیه دو راه وجود دارد یکی قانون اساسی (نظام نامه) که باید با قوانین شرع مخالف نباشد و وظایف حاکم و مردم را بیان کند و دوم نظارت نمایندگان ملت و برای مشروعیت نظارت نمایندگان، اشتغال هیأت منتخبه بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهد را لازم دانسته است. (نائینی، ۱۳۷۸ ق، ص ۳۸، ۷۴، ۱۱۰، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۳۲)

طبق دو تقریری که از بحث مکاسب محقق نائینی (ره) به یادگار مانده، وی ولایت را به دو قسم ولایت تکوینی و تشریحی تقسیم کرده و پس از اثبات هر دو قسم ولایت برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) ولایت تشریحی را



قابل جعل و اعطا به غیر معصوم دانسته و در حوزهٔ ولایت تشریحی دو منصب ولایت امری و قضاوت را از یکدیگر تفکیک کرده است و قضاوت را بی هیچ شبهه‌ای برای فقیه ثابت دانسته ولی نسبت به منصب ولایت امری طبق گزارش محمدتقی آملی جز مقوله عمر بن حنظله دیگر روایات را از اثبات ولایت عامه فقیه قاصر دانسته است. و دلالت آنها را بر

چیزی افزون بر اثبات وظیفه تبلیغ احکام بر مردم و وجوب اطاعت مدام بر آنچه تبلیغ می‌کنند، نمی‌دانست. اما دلالت مقبوله عمر بن حنظله بر ولایت عامه فقیه را پذیرفته است. (محمدتقلی آملی، ج ۲، ص ۳۳۴) بعضی از نویسندگان معاصر محقق نائینی را اولین فقیهی می‌دانند که معتقد به نظریه انتخاب است. (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۴۹) اما حقیقت آن است که انتساب نظریه انتخاب به محقق نائینی با آنچه از آثار باقیمانده از محقق نائینی استفاده می‌شود، سازگاری ندارد.

یکی دیگر از فقیهان نامدار این دوره محقق خراسانی است. محقق خراسانی ابتدا تقسیم ولایت، به ولایت استقلالی و ولایت اذنی توسط شیخ انصاری را مورد مناقشه قرار داد و بر این باور بود که اختلاف در متعلق ولایت موجب اختلاف در اصل ولایت نمی‌شود و همچنین بر خلاف نظر شیخ وجوب اطاعت معصومان (علیهم‌السلام) در اوامر عرفی و شخصی در خارج از مسایل مهم جامعه به احکام شرعی و مسایل سیاسی را مورد تردید قرار داد. محقق خراسانی مستندات روایی «ولایت فقیه» را از اثبات ولایت عامه فقیه قاصر دانسته و دلالت هیچکدام را تمام نمی‌داند. اما از راه دلیل عقلی، ولایت فقیه را در امور سیاسی و شؤون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه اثبات کرده است. به اعتقاد وی شارع مقدس برای اداره این امور حتماً باید کسی را نصب کند، آن شخص یا همه مسلمانان هستند و یا تنها عادلان و یا افراد موثق هستند. هر کدام از سه عنوان اول که

نصب شده باشد فقیه نیز داخل است ولی اگر فقیه نصب شده باشد، آن عناوین داخل نیستند پس ثبوت ولایت بر این امور برای فقیه قطعی و یقینی است. به عبارت دیگر فقیه قدر یقین از میان افرادی است که احتمال داده می‌شود که مباشرت یا اذن آنان در اداره امور جامعه معتبر باشد و بقیه مشکوک هستند و اصل عدم ولایت درباره آنان جاری می‌شود. (محقق خراسانی، ۱۴۰۶ ق، ص ۹۳)

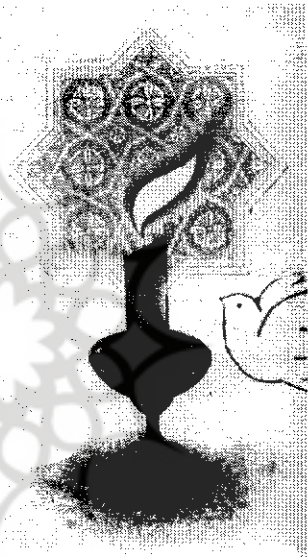
سومین فقیه این دوره که بدون توجه به غوغای مشروطه، به شیوه کاملاً فقهی مسأله ولایت فقیه را بحث کرد محقق اصفهانی بود. محقق اصفهانی برای اثبات ولایت فقیه ابتدا سه روایت را نقل و بعد از تقریب استدلال به روایات، تنها دلالت مقبوله را پذیرفت، وی بر این باور بود که مراد از حاکم در مقبوله یا والی است و یسا قاضی. اگر والی باشد که دلالت مقبوله بر ولایت عامه روشن است و اگر مراد قاضی باشد، ولایتی وسیعتر از محدوده قضاوت را اثبات می‌کند زیرا ولایت بر امر قضاوت مستلزم داشتن ولایت بر اموری است که امروزه از شؤون قضاوت محسوب می‌شود مانند حفظ مال غایبین

وقاصرین و تولیت کار آنان ... و در تقریب دلیل عقلی ولایت فقیه معتقد بود، به همان دلیل که نصب رئیس واجب است، نصب فقیه نیز واجب است، زیرا واگذاری کارهایی که مردم نیاز دارند به رئیس خود مراجعه کنند، به همه مردم خلاف فرض است (زیرا فرض این است که این کارها از عهده مردم ساخته نیست و نیاز دارند به رئیس مراجعه کنند) در نتیجه امر دایر است بین اینکه شخص منصوب، فقیه باشد یا شخص دیگری غیر از فقیه. تعیین شخص خاصی غیر از فقیه قطعاً باطل است، پس این شخص در فقیه تعیین پیدا می‌کند. چنان که دیدیم تمامیت دلیل عقلی فوق را منوط به آن دانسته که فقیهی که ولایت جامعه را به عهده می‌گیرد علاوه بر این که در استنباط احکام اهل نظر است، در امور سیاسی نیز اهل نظر باشد. زیرا واگذاری امور سیاسی به رئیس برای تکمیل نقص عامه است، لذا باید بصیرت رئیس در امور سیاسی مافوق عامه باشد.

محقق اصفهانی با اینکه در ادله نقلی ولایت فقیه مناقشه کرده، در عین حال پذیرفته است که ولایت فقیه در بسیاری از مواردی که جزو قلمرو ولایت فقیه شمرده شده اجماعی است و در سخنان فقیهان چنان مسلم و یقینی انگاشته شده که نیازی به استدلال ندارد به طوری که ولایت فقیه در سخنان اصحاب، دلیل بسیاری از احکام شمرده شده است نه این که بر ولایت فقیه دلیل اقامه شده

باشد. (محقق اصفهانی، بی تا، ص ۲۱۴)

چهارمین فقیهی که نظراتش در مسأله ولایت فقیه در این مرحله باید مورد توجه قرار گیرد عبدالحسین لاری است. عبدالحسین لاری از طرفداران «ولایت مطلقه انتصابی فقیه» در عصر مشروطه شمرده می‌شود و نخستین فقیهی است که تعبیر «ولایت مطلقه» را برای فقیهان بکار برده و جزو آن دسته از فقیهانی است که ادامه دهنده دیدگاه محقق نراقی و صاحب جواهر در مسأله ولایت فقیه به حساب می‌آید. وی ابتدا ولایت را به دو مرتبه تقسیم کرده است. ولایت خداوند را در مرتبه اول قرار داده و ولایت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) و فقیهان را در مرتبه دوم و معتقد است که پس از امامان معصوم (علیهم‌السلام)، فقیهان همان ولایت مطلقه ای را که ائمه دارا بودند، دارا هستند و هیچ تفاوتی میان ائمه (علیهم‌السلام) در داشتن ولایت مطلق وجود ندارد و تفاوت میان آنها تنها در مقامات معنوی و خصائصی است که خسار از حوزه ولایت است.



پس از به دلیل مناقشه‌های متعددی که در سند و دلالت روایات مربوط به ولایت فقیه به وسیله سید عبدالفتاح حسینی مراغی، شیخ انصاری، آل بحر العلوم، آخوند خراسانی و محقق نائینی انجام گرفت، و اعتماد به این روایات سیر نزولی را طی

و در پایان مناصب فقیه را در چهار منصب دسته بندی کرده که عبارت است از منصب افتاء، منصب قضا، تصدی کارهایی که در زمان حضور امام (علیه السلام) نیاز به اذن امام دارد، اقامه حدود و تعزیرات و جهاد با کفار. (لاری، ۱۴۱۸ م، ج ۴،

**دلیل عقلی مستقلی که امام خمینی (ره) اقامه کرده بر این پایه استوار است که فقدان حکومت دینی و حاکم عالم و عادل موجب هرج و مرج و اختلال نظام است و این امور با حکمت خدای حکیم سازگار نیست.**

ص ۱۳۸-۱۵۸)

### مرحله پنجم: دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل

مرحله پنجم این مقاله با عنوان «دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل» به طرح دیدگاه فقیهان معاصر، درباره ولایت فقیه می‌پردازد. قسمت اول این مرحله به بررسی دیدگاه معمار بزرگ انقلاب اسلامی در مسأله ولایت فقیه اختصاص دارد. امام خمینی (ره)، هم ابتکار تبیین نویسن و جامع از ولایت فقیه را در عرصه تئوری به عهده گرفت و در واقع نظریه تشیع درباره چگونگی اداره کشور را بیان کرد، و هم برای نخستین بار نظام مبتنی بر ولایت فقیه را در ایران بنیان نهاد و این نظریه مظلوم را که در لابه‌لای کتاب‌ها محبوس شده بود به صحنه اجتماع آورد. در این پژوهش نظریات امام به ترتیب تاریخی از کتابهای ایشان استخراج شده است. قسمت اول این بخش به «تبیین ولایت فقیه قبل از پیروزی انقلاب» اختصاص دارد.

امام خمینی (ره) نظر خود درباره ولایت فقیه را نخستین بار در کتاب کشف الاسرار بیان داشت وی در این کتاب ابتدا با دلیل عقلی، ضرورت وجود قانون و حکومت در جامعه بشری را به اثبات رسانده و سپس با دلیل عقلی مستقل و غیرمستقل و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) ضرورت تشکیل حکومت در همه زمان ها و مکانها را نتیجه گرفت و در دلیل عقلی مستقل به حکومت الهی اشاره کرد و نشان داد که بلا تکلیف گذاشتن مردم در مسأله حکومت با حکمت خدا سازگار نیست و در دلیل عقلی غیرمستقل به ماهیت قانون اسلام و روح کلی حاکم بر قوانین اسلام استناد کرد. ایشان با توجه به این که اداره حکومت بدون حاکم و والی امکان ندارد؛

کرد، روایات فوق بار دیگر توسط محقق لاری مورد توجه قرار گرفت و با تقریری نو دلالت اطلاقات و عمومات لفظی بر ولایت فقیه تثبیت شد؛ به عقیده لاری ضعف سند روایات مربوط به ولایت فقیه با شهرت غلبه صدق و اینکه در این مسأله که هیچ داعی بر جعل و وضع نیست، دست زدن به جعل امر لغو بوده است؛ جبران می‌شود. مهمترین اشکالی که آن بزرگان بر دلالت اخبار گرفته بودند این بود که روایات در مقام بیان وظیفه فقیه در بیان احکام است نه ولایت، به عقیده محقق لاری این تفسیر از اخبار نه تنها برخلاف فهم مشهور علما، بلکه برخلاف اجماع منقول و محصل علما از آغاز اجتهاد تا زمان القای این شبهه است. فقیهان در طول تاریخ فقاقت، از این اخبار عموم ولایت فقیه را فهمیده‌اند نه صرفاً بیان احکام را.

وی معتقد است به لحاظ فنی اگر در دلالت وضعی باشد بوسیله شهرت و اجماعی که ذکر شد قابل جبران است زیرا اگر شهرت و اجماع به طور قطعی کاشف از مدرک قطعی یا ظنی باشد اعتبارش به خاطر مندرج شدن در ادله خاصه خواهد بود، و اگر به طور ظنی کاشف از مدرک قطعی یا ظنی باشد در این صورت هم معتبر خواهد بود زیرا سیره مستمر، بر اعتبار و حجیت ظنونی است که متعلق به دلالت لفظی است ولو لفظ متعلق ظن باشد نه منشأ آن. در حقیقت محقق لاری بین عمل مشهور با فهم مشهور فرق قائل شده و آنچه معروف شده که با شهرت نمی‌توان جبران دلالت کرد را به عمل مشهور حمل کرده و فهم مشهور را جایز ضعف دلالت داشته است. و سپس به ثمره وجود اطلاقات و عمومات معتبر در مسأله ولایت فقیه پرداخته و بر این باور است که در موارد شک به عموم سلطنت و ولایت فقیه تمسک می‌شود.

در این کتاب

کتاب

در دوران حیات پیامبر (ﷺ) و امامان معصوم (علیهم السلام) آنها را به عنوان والی و حاکم در حکومت اسلامی معرفی کرده و در عصر غیبت با استناد به روایات، حق حکومت را تنها برای فقیه عادل قائل شد و حاکم مشروع و منصوب از جانب معصومان (علیهم السلام) را فقیه عادل معرفی کرده است. (امام خمینی، بی تا، ص ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۳۶) امام خمینی (ره) در کتاب «الرسائل» پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی با توجه به جامعیت دین اسلام، فقیه را به حکم عقل، بهترین گزینه برای تصدی حکومت معرفی کرده و روایات را به عنوان مؤید حکم عقل ذکر کرده است. (امام خمینی، ۱۳۸۵ ق، ص ۹۴) و در کتاب «تحریر الوسیله» در مبحث «شرایط نماز جمعه» به صراحت دین اسلام را «دین سیاست» معرفی کرده و تأکید کرده است که هر کس دین را از سیاست جدا کند نه دین را شناخته و نه سیاست را، ایشان در «مبحث امر به معروف و نهی از منکر» همان کتاب، فقیهان جامع شرایط را نایبان عام حضرت ولی عصر (عج) معرفی کرده که در اجرای سیاست و دیگر مسؤولیتهایی که به عهده امام است، به جز جهاد ابتدایی، جانشین آن حضرت هستند. (امام خمینی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۲۳۴، ۴۸۲)

امام خمینی (ره) در «کتاب البیع» که مهمترین اثر فقهی امام در دوره قبل از پیروزی انقلاب است، درباره ضرورت تشکیل حکومت اسلامی به تفصیل بحث کرده است. امام خمینی (ره) در این اثر ارزشمند پس از بیان جامعیت دین اسلام و گستردگی آن در تمام شؤون عبادی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... نتیجه می‌گیرد هر انسان منصفی که قوانین شرع را ملاحظه کند، یقین می‌کند که این قوانین برای اداره حکومت آمده است. ایشان سپس به دلیل عقلی مستقل و غیرمستقل استدلال کرده و آنگاه پنج روایت را در تأیید حکم عقل نقل کرده است. (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۶۱) وی پس از تأیید ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، درباره حاکم حکومت اسلامی، چنین اظهار نظر کرده که گرچه در زمان غیبت شخص خاصی برای تصدی حکومت اسلامی تعیین نشده لیکن چون حکومت اسلامی در حقیقت حکومت قانون خدا است، لذا حاکم اسلامی باید دارای دو صفت باشد یکی علم به قانون و دیگری عدالت و این دو شرط در فقیه جامع شرایط جمع است، لذا تمام اختیاراتی که برای رسول (ﷺ) و امامان (علیهم السلام) در امر حکومت و سیاست ثابت است برای فقیه عادل نیز ثابت است. (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۶۷) و برای اثبات چنین ولایت مطلقه ای برای فقیه از شیوه ای ابتکاری استفاده کرده است. در این شیوه امام خمینی (ره) با بیان یک سلسله مطلب خودش ناپذیر، بدیهی و بی گفتگو، به عنوان مبانی ولایت فقیه، نتیجه گرفته که در دوران غیبت کبری باید حاکمیت و رهبری جامعه اسلامی با اختیاراتی به گونه اختیارات پیامبر (ﷺ)

و امام (علیهم السلام) در اداره جامعه، به عهده فقیه جامع شرایط گذشته شود و اثبات چنین ولایتی برای فقیه از «واضحات عقل» از «واضح ترین احکام عقول»، «بی نیاز از برهان» و «ضروری و بدیهی» است. (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۶۲)

با این حال برای تنبه کسانی که بدیهی بودن مسأله را قبول ندارند دلایل محکم عقلی و نقلی اقامه کرده است. دلیل عقلی مستقلی که امام خمینی (ره) اقامه کرده بر این پایه استوار است که فقدان حکومت دینی و حاکم عالم و عادل موجب هرج و مرج و اختلال نظام است و این امور با حکمت خدای حکیم سازگار نیست و دلیل عقلی غیرمستقلی که امام

**حاکم اسلامی باید دارای دو صفت باشد یکی علم به قانون و دیگری عدالت و این دو شرط در فقیه جامع شرایط جمع است.**

خمینی (ره) برای اثبات ولایت فقیه اقامه کرده بر سه پایه استوار است. اول آن که حکومت اسلامی در همه دوره ها باید تشکیل شود، دوم آن که ماهیت و هدف حکومت اسلامی حکومت قانون الهی است و سوم آنکه برای رسیدن به هدف فوق، حاکم باید عالم به قانون خدا و عادل باشد و دست برداشتن از دو شرط فوق به معنای آن است که خداوند جاهل و ظالم و فاسق را والی مسلمانان قرار داده و بر مقدرات و اموال و نفوس آنان مسلط کرده و این معقول نیست.

ایشان سپس به بحث کاملاً فنی درباره روایات مربوط به ولایت فقیه پرداخته و در این قسمت پنج روایت را محور قرار داده و بقیه روایات را در ذیل آن پنج روایات و یا در پائین به عنوان مؤید ذکر کرده است و از میان پنج روایت اصلی، سند توثیق شریف را گرچه دلالتش را تمام معرفی کرده اما آن را غیرمعتبر دانسته است. سند و دلالت روایت «خلافست»، «حصون اسلام»، «مقبوله عمرین حنظله» و «وراثت» را نیز تمام دانسته است. برخلاف عده ای از فقیهان که ضمن تردید در اطلاق و ظهورات روایات، قدر متیقن از روایات را بیان احکام و قضاوت و امور حسیه دانسته‌اند، امام خمینی (ره) خلافست در جمله «اللهم ارحم خلفایی» را به معنای ولایت و حکومت می‌داند از «حصن اسلام» حفظ مجموعه دین را استنباط کرد و بر این باور بود که مجموعه دین در پرتو حکومت دینی محفوظ می‌ماند و از جمله «الفقهاء ائمه» امانت داری در سطح حکومت و ولایت را برداشت کرد و از جمله «فائی قد جعلته

عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» چنین استنباط کرد که امام صادق (علیه السلام) فقیه را هم در امور قضایی و هم در امور مربوط به حکومت حاکم قرار داده است. ایشان و مفهوم «وراثت انبیاء» را مفهومی گسترده قلمداد کرد و معتقد بود که مقتضای ارث بردن علما از انبیاء آن است که تمام آنچه تحت ولایت انبیاء است به فقیهان منتقل شود. و در ادامه استدلال به ولایت فقیه، به ولایت حسیبه نیز استدلال می‌کند. اصل ولایت فقها بر امور حسیبه از مسایل خدشه ناپذیر و اجماعی فقه است، امام خمینی (علیه السلام) حوزه حسیبه را گسترانید و حکومت را، با تمام کارهای ریز و درشت آن، زیر چتر حسیبه گنجانید بود و اداره امور اجتماعی را از مهمترین مصداقهای حسیبه معرفی کرد. که بدون تشکیل حکومت عادلانه اسلامی انجام این امور حسیبه امکان ندارد. (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۳۷ - ۴۶۴)

امام خمینی (علیه السلام) بحث مستقلی تحت عنوان انتصاب یا انتخاب ارائه نکرد لیکن از ادله‌ای که برای اثبات ولایت فقیه اقامه کرد نظریه انتصاب به روشنی استنباط می‌شود، زیرا امام خمینی در ذیل استدلال به هر کدام از روایات، به نصب تصریح کرده است. (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۷۹) ایشان در پایان این قسمت به بحث مزاحمت فقیه با فقیه دیگر پرداخته و معتقد است، هرگاه فقیهی به اعمال ولایت پرداخت، فقیهان دیگر مجاز نیستند در کار او دخالت کنند. طبیعی است که مجاز نبودن به مزاحمت در صورت نداشتن تشکیلات حکومتی به صورت موردی است یعنی در موردی که فقیهی مشغول اعمال ولایت شد فقیه دیگر حق مزاحمت ندارد. ولی در صورت تشکیل حکومت مجاز نبودن به مزاحمت شامل

**شهبید مصطفی خمینی (علیه السلام) سه شرط اساسی فقاہت، عدالت، سیاست مداری و مدیریت و آگاهی به زمان را از شرایط حاکم اسلامی می‌داند.**

تمام حوزه فعالیت حکومت خواهد بود، خواه مزاحمت به صورت دخالت در اصل حکومت و تشکیل حکومت عرضی باشد و خواه به صورت دخالت در برخی از شؤون حکومت. حتی اگر فقیهی در مقدمات کاری داخل شد. فقیه دیگر حق مزاحمت ندارد و امام خمینی برای اثبات مدعای فوق ادله متعددی را به صورت کاملاً فنی مطرح کرده است. (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۴۶۴)

قسمت دوم این بخش به «تیین ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب» اختصاص دارد. امام خمینی پس از پیروزی انقلاب در دو مقطع زمانی به تبیین ولایت فقیه بیشتر همت

گماشت. مقطع اول از زمان تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان شروع و مدت چهار ماه طول کشید. در این مقطع امام خمینی (علیه السلام) به دفاع جانانه از ولایت فقیه برخاست و به اشکالات مطرح شده پاسخ داد. مجموعه توضیحات امام خمینی (علیه السلام) در این زمان را می‌توان در محورهای ذیل تنظیم کرد. حکومت اسلامی حکومت قانون است، ولایت فقیه ریشه در قرآن و سنت دارد، اصل ولایت فقیه بهترین اصل قانون اساسی است، ولایت فقیه خواست ملت است. اختیارات ولی فقیه بیش از آن است که در قانون اساسی آمده ولایت فقیه دیکتاتوری نیست و... (امام خمینی، ۱۳۶۱ ش، ج ۳، ص ۱۰۵ - ۲۲۳، ج ۹، ص ۴۲، ج ۶، ص ۹۵، ۱۱۸، ۲۳۴، ۵۲۹، ج ۱۱، ص ۱۳۳)

مقطع دوم که امام خمینی (علیه السلام) به مسأله ولایت فقیه توجه ویژه ای مبذول داشت، به دو سال اخیر دوران زمامداری آن فرزانه جاوید باز می‌گردد. در این مقطع امام خمینی (علیه السلام) راجع به قلمرو اختیارات ولی فقیه رهنمودهای راهگشایی ارائه نمود و ابعاد تازه‌ای از قلمرو اختیارات ولی فقیه را بیان فرمود. (امام خمینی، ۱۳۶۱ ش، ج ۲۰، ص ۱۶۵)

بخش دوم این مرحله به طرح ولایت فقیه از نگاه فقیهان معاصر امام خمینی (علیه السلام) اختصاص دارد. نظریات فقیهان معاصر امام را می‌شود در سه نظریه جمع‌بندی کرد. بعضی نویسندگان نظریه‌های فقیهان را تا ۹ نظریه رسانده اند که همه آنها در این سه دیدگاه قابل جمع هستند: ۱- نظریه ولایت انتصابی فقیه ۲- نظریه ولایت فقیه در امور حسیبه ۳- نظریه ولایت انتخابی فقیه. اگرچه تمام فقیهان طرفدار نصب بالفعل فقیه درباره قلمرو اختیارات ولی فقیه دیدگاه یکسانی ندارند اما همه آنها را می‌توان در دیدگاه اول جای داد. اولین فقیه از این دسته آیت الله العظمی بروجردی (ره) است. آیت الله بروجردی (ره) روایات ولایت فقیه را با توجه به روح قوانین اسلام و نقش ولی فقیه در اجرای احکام شرع تحلیل کرد. وی سپس برای درک بهتر روایات مربوط به ولایت فقیه بویژه مقبوله عمرین حنظله، چهار مقدمه را تنظیم کرده است. یکی آنکه در هر جامعه‌ای کارهایی هست که در قلمرو وظایف فردی نیست و از وظایف رهبری و حکومت است. دوم آن که اسلام دینی است سیاسی، اجتماعی که احکام آن در عبادت های شرعی خلاصه نمی‌شود بلکه پیشتر این احکام درباره کشورداری، تنظیم جامعه و تأمین امنیت فرد و اجتماع است. سوم آن که در اسلام وظایف سیاسی از احکام عبادی جدا نیست و مردان دین از مردان سیاست جدا نیستند و چهارم آن که زعامت مسلمانان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حقوق امامان دوازده گانه است.

با توجه به مقدمات چهارگانه فوق از آن جا که این امور در همه عصرها مورد ابتلای مردم است، حتی در عصر غیبت و در عصر حضور نیز در همه احوال شیعیان متمکن از مراجعه

به ائمه (علیهم السلام) نبوده اند، ما قطع و یقین پیدا می‌کنیم که شخصیت‌هایی مانند زراره، محمدبن مسلم از مرجعی که در صورت عدم تمکن از مراجعه به معصومان (علیهم السلام) در مسایل سیاسی، اجتماعی و وظیفه دارند به او مراجعه کنند پرسیده اند و ائمه (علیهم السلام) نیز این امور را مهمل و بی پاسخ گذاشته اند و افرادی را برای انجام این امور نصب کرده اند. به ویژه که از آینده خیر داشته اند و اصحاب را از مراجعه به طاغوت و قضاوت جور نهی کرده بودند و مقوله عمر بن حنظله یکی از این دسته از روایاتی است که به دستمان رسیده است. پس مراد «حاکم» در مقوله مرجعی است که ائمه (علیهم السلام) برای تصدی امور سیاسی و اجتماعی شیعیان نصب کرده اند و مقوله آن حکم عقلی را تأیید می‌ند و مراد امام صادق (علیه السلام) از «حاکم» در مقوله کسی است که در امور سیاسی اجتماعی که جزو وظایف فرد فرد نیست و شارع نیز راضی به ترک آن نمی‌باشد مردم وظیفه دارند به او مراجعه کنند که قضاوت تنها بخشی از این وظایف است. (آیت الله بروجردی، ۱۳۶۲ ش، ج ۵۲)

دومین فقیهی که در این فصل با دیدگاهش در مسأله ولایت فقیه آشنا می‌شویم، شهید بزرگوار آقا مصطفی

### به عقیده شهید مصطفی خمینی (علیه السلام) وی تمام اختیاراتی که خداوند در اداره شؤون مردم به معصومان (علیهم السلام) داده به فقیه نیز داده است.

خمینی (علیه السلام) است. این شهید فرزانه در پاسخ به ندای پدر بزرگوارش که از حوزویان خواسته بود به شناساندن و تبیین «ولایت فقیه» بپردازند؛ این بحث را مطرح کرد. به عقیده وی تمام اختیاراتی که خداوند در اداره شؤون مردم به معصومان (علیهم السلام) داده به فقیه نیز داده است و تصریح کرده که حل تمام مشکلات فردی و اجتماعی و تشکیل وزارتخانه های مختلف در شؤون مختلف مملکت از جمله اختیارات فقیه است. این شهید بزرگوار در زمینه اثبات ولایت فقیه دو ابتکار دارد یکی اصالت دادن به دلایل عقلی و دیگری استناد به آیات قرآن. دلایل عقلی ایشان بر دو مقدمه استوار است، اول جامعیت دین اسلام و دوم آن که تکالیف شرعی به چند دسته تقسیم می‌شود. دسته اول تکالیفی که از شخصی خاص یا حالتی خاص، خواسته شده مانند بسیاری از تکالیف فردی، دسته دوم تکالیفی که انجام یا ترک آن از همه افراد در تمام حالات خواسته شده مانند ترک شرب خمر یا زنا. دسته سوم تکالیفی است مربوط به جامعه که شارع به هیچ وجه راضی نیست این تکالیف زمین بماند. و هیچ تکلیفی نمی‌تواند در

انجام آنها مزاحمت ایجاد کند مانند نظم و امنیت جامعه. دین اسلام که دین جامع است نمی‌تواند نسبت به این قبیل تکالیف (نظم و امنیت) بی تفاوت باشد. و کسی را به عنوان مسؤول و متصدی این قبیل کارها تعیین نکند. معقول ترین گزینه برای انجام این دسته از تکالیف در عصر غیبت تعیین فقیه عادل است.

در قسمت ادله نقلی این شهید بزرگوار ابتدا به آیات قرآن و سپس به روایات استدلال کرده است. در استدلال به روایات افزون بر روایات مورد اشاره دیگران به روایات جدیدی نیز استدلال کرده مانند بعضی از خطبه های نهج البلاغه و در پایان ادله به اجماع منقول و محصل نیز تمسک کرده است. در بحث تعیین قلمرو ولایت فقیه ابتدا ولایت را به دو قسم ولایت اختیاری و غیراختیاری تقسیم و ولایت اختیاری را نیز به ولایت عامه مطلقه و ولایت عامه مقیده تقسیم کرد. از دیدگاه وی ولایت عامه مطلقه مانند ولایتی است که انسان بر جان و



مال خودش دارد و ولایت پیامبر و ائمه (علیهم السلام) نیز مصداق ولایت عامه مقیده است. در نتیجه ولایت فقیه نیز از مصداق ولایت عامه مقیده می‌باشد. در ادامه در پاسخ به این سؤال که با توجه به اینکه وکالت با مرگ باطل می‌شود و فقیهان نیز از سوی امام صادق (علیه السلام) نصب شده‌اند چگونه می‌توانند وکالتشان پس از امام صادق (علیه السلام) ادامه پیدا کند؟ بر این باور است که این بحث فایده چندانی ندارد. زیرا مقتضای ادله آن است که ولایت برای فقیه فعلاً ثابت است و ایسن که به چه صورتی این ولایت اتفاق افتاده است مهم نیست. ضمن این که از دو جای توفیق شریف نیز نصب فقیهان استنباط می‌شود یکی از «حوادث واقعه» و دیگری «فانهم حجتی علیکم».

پایان بخش مباحث مربوط به ولایت فقیه از نگاه این شهید بزرگوار، بحث شرایط حاکم اسلامی است. این شهید فرزانه سه شرط اساسی فقاقت، عدالت، سیاست مداری و مدیریت و آگاهی به زمان را از شرایط حاکم



اسلامی می‌داند. وی در شرط فقاہت، افزون بر اجتهاد در فروع، اجتهاد در اصول را نیز معتبر دانسته و در بحث شرط عدالت این ادعا را که فسق شخصی با عدالت در مسایل نوعی و اجتماعی قابل جمع است را به شدت رد می‌کند. و شرط بصیرت، سیاست مداری و مدیریت را بدون شبهه در ولی فقیه لازم می‌داند. با ایسن توجیه که اگر فقیه این شرط را نداشته باشد مذهب و دین به ناتوانی در اداره جامعه متهم می‌شود و این امر به انحراف مردم از مسیر حق می‌انجامد و آنچه باعث اتهام دین یا انحراف شود به حکم عقل جایز نیست. افزون بر این که قدر متقن کسی که از اصل عدم ولایت خارج شده، فقیه عادل سیاست مدار مدیر و مدبر است. به علاوه عقلای عالم هم کسی را که مدیر و سیاست مدار نیست در رأس حکومت قرار نمی‌دهند و شرع مقدس کاری بر خلاف فهم عرفی و نظر عقلا در

این امور عقلایی انجام نمی‌دهد. (شهید آقا مصطفی خمینی، ۱۴۱۸ ق، ص ۳-۸۳)

سومین فقیه در این گروه آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی است. دیدگاه آیت

الله گلپایگانی در ولایت فقیه از کتاب «الهدایه الی من له الولایه» نقل شده است. نظر ایشان را در چند اصل زیر می‌توان خلاصه کرد.

- ۱- اصل این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد، مگر پیامبر و ائمه (علیهم السلام) که بر جان و مال مردم از بزرگ و کوچک ولایت دارند.
- ۲- برخی از مسایل سیاسی، اجتماعی هست که شارع راضی به معطل ماندن آنها نیست.
- ۳- از روایات استفاده می‌شود که ائمه (علیهم السلام) فقها را به نوعی از ولایت و حکومت بر جامعه منصوب و اداره امور سیاسی - اجتماعی مردم را که شارع راضی به معطل ماندن آنها نیست به فقیهان واگذار کرده‌اند.
- ۴- ولایت فقیهان به جز در اموری است که اختصاص به ائمه دارد مانند امور شخصی، اموال مردم و... (آیت الله گلپایگانی، ۱۳۸۳، ص ۲۰-۲۵)

آیت الله سید عبدالاعلی موسوی سبزواری آخرین فقیهی است که به عنوان طرفدار دیدگاه ولایت انتصابی فقیه معرفی می‌شود. این فقیه فرزانه ولایت ذاتی تکوینی و تشریحی را مختص به خداوند متعال می‌داند و ولایت غیرذاتی را مختص کسانی می‌داند که خداوند به آنان ولایت داده و عبارت‌اند از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام). این بزرگواران به ادله اربعه از اصل عدم ولایت خارج شده‌اند. از آنجا که تنظیم امور مردم همیشه مطلوب است و نظم بخشی به امور مردم هم به اشخاص خاصی واگذار شده به عقیده ایشان این اشخاص به دلیل عقل و نقل، فقیهان جامع شرایط هستند. این فقیه بزرگوار تصریح کرده که اگر صفاتی که در مورد فقیه جامع شرایط گفته شده، در شخصی جمع شود ولایت مطلقه بر عهده اوست. چه خودش بخواند و چه نخواهد و چنین

**این فقیه بزرگوار تصریح کرده که اگر صفاتی که در مورد فقیه جامع شرایط گفته شده، در شخصی جمع شود ولایت مطلقه بر عهده اوست. چه خودش بخواند و چه نخواهد**

شخصی نایب امام است مگر آنچه از مختصات ائمه است و با دلیل از عهده فقیه خارج شده است. (سید عبدالاعلی سبزواری، بی تا، جزء ۱۶، ص ۳۹۷)

دیدگاه دوم عبارت است از «ولایت فقیه در امور حسیه». طرفداران این دیدگاه ادله ولایت فقیه را از اثبات ولایت عامه انتصابی فقیه، عاجز دانسته و بر این باورند که تنها از دلیل های لفظی ولایت فقیه در امر فتوا و قضاء استفاده می‌شود و تصدی فقیه نسبت به امور حسیه از باب قدر متیقن ثابت است. دو تن از فقیهان معاصر به عنوان نماینده این دیدگاه شناخته می‌شوند. یکی از آن دو فقیه، آیت الله سید محسن حکیم است. این فقیه فرزانه ضمن اشاره به روایاتی که طرفداران ولایت مطلقه فقه بدان استناد کرده‌اند، دلالت یک به یک روایات را مورد مناقشه قرار داده و آنها را حمل به بیان وظیفه علما در تبلیغ احکام و قضاوت کرده است. به عقیده آیت الله حکیم در مقبوله عمر بن حنظله، فقیه در مقابل



قاضی منصوب از سوی جائز، به عنوان حاکم معرفی شده و چون قاضیان دستگاه جابر دارای حوزه و قلمرو اختیارات گسترده اند، فقیه نیز همان اختیارات را دارد. بنابراین فقیه اختیاراتی وسیع تر از حل فصل خصومت را به عهده دارد. (سید محسن حکیم، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۹۹)

این سخن آیت الله حکیم توسط آیت الله خویی مورد مناقشه قرار گرفته، آیت الله خویی معتقد است که مقام قضا و ولایت دو مقوله جدای از یکدیگرند. اثبات

هر یک برای فقیه نیاز به جعل و دلیل معتبر دارد و اثبات یکی مستلزم اثبات دیگری نیست. دومین فقیه طرفدار این دیدگاه آیت الله خویی است. آیت الله خویی در کتاب «مصباح الفقاهه» بحث مستقلی را در مسأله ولایت طرح کرده است. ابتدا ولایت را برای پیامبر (ﷺ) و امامان معصوم (علیهم السلام) از چهار جهت اثبات کرده: ۱- ولایت تکوینی ۲- ولایت تشریحی ۳- وجوب اطاعت در اوامر شرعی ۴- وجوب اطاعت در اوامر شخصی. سپس در بحث ولایت فقیه، یکایک ادله ولایت فقیه را مورد مناقشه قرار داده و در پایان نتیجه گرفته که به حسب روایات غیر از منصب فتوا و قضاوت منصب دیگری را نمی توان برای فقیه ثابت کرد. اما به حسب اصل، وضع متفاوت است، زیرا یا علم داریم که غیر فقیه بدون فقیه حق تصرف در آن امور را ندارد مانند حدود و تعزیرات. در این صورت باید از

فقیه اذن بگیرند. یا شک داریم حالا شک یا در اعتبار اذن فقیه در صحت شییی داریم نه وجوبش مانند نماز میت، به اطلاق ادله وجوب نماز میت برای اثبات صحت بدون اذن فقیه تمسک می کنیم و یا شک در اعتبار اذن فقیه در اصل وجوب شییی داریم مانند نماز جمعه در این فرض برائت جاری می شود، و یا شک در جواز تصرف بدون اذن فقیه داریم مانند تصرف در اوقاف عمومی، در این فرض تصرف بدون اذن جایز نیست، و یا شک هم در وجوب و هم در جواز تصرف بدون اذن فقیه داریم مانند امور حسبه، در این فرض نسبت به وجوب برائت

جاری می شود و نسبت به تصرف حکم می کنیم به مجاز نبودن تصرف بدون اجازه فقیه. پس از طریق اصلی عملی برای فقیه در قلمرو امور حسبه ولایت ثابت می شود. (آیت الله خویی، ۱۴۱۲ ق، ج ۵، ص ۹-۴۸)

دیدگاه سوم که در میان فقیهان معاصر در این دوره پیدا شده دیدگاه «ولایت انتخابی فقیه» است طرفداران این دیدگاه بر این باورند که از روایاتی که دلالت بر ولایت فقیهان واجد شرایط دارد، نمی توان نصب بالفعل

فقیهان را اثبات کرد، بلکه این روایات تنها در مقام بیان شرایط ولی امر است اما انتخاب ولی امر، به عهده امت گذاشته شده و با انتخاب امت ولایت او فعلیت پیدا می کند. این نظریه در گذشته میان فقیهان رایج نبوده؛ به لحاظ تاریخی اولین کسی که به صراحت از انتخاب ولی امر سخن گفت سید اسدالله میراسلامی معروف به خارقانی از علمای دوره مشروطه است. در میان اندیشمندان معاصر شیخ مهدی شمس الدین، محمدجواد مغنیه، جعفر سبحانی و صالحی نجف آبادی را می توان به نوعی طرفدار دیدگاه انتخاب معرفی کرد؛ اما با این همه نقطه عطف نظریه انتخاب در فقه شیعه را باید در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» جست و جو کرد. نویسنده کتاب پس از تنظیم پنج مقدمه که برای توضیح هر یک، باب مستقلی را اختصاص داده به بررسی ادله نصب بالفعل در مقام ثبوت و اثبات پرداخته و تاکید کرده که اگر نصب بالفعل فقیهان در مقام ثبوت ممکن باشد و در مقام اثبات هم ادله آن تمام باشد، نوبت به انتخاب نمی رسد. وی سپس به بررسی امکان ثبوتی نصب بالفعل می پردازد و احتمالات نصب را در مقام ثبوت، پنج احتمال می داند و به همه احتمالات خدشه و اشکال وارد می کند.

اشکالات مربوط به مقام ثبوت از خلط مباحث مربوط به مقام اجرا با مقام ثبوت ناشی شده است، به عنوان مثال یکی از احتمالات این است که همه فقها به

**آیست الله خوئیسی (علیه السلام) معتقد است که مقام قضا و ولایت دو مقوله جدای از یکدیگرند. اثبات هر یک برای فقیه نیاز به جعل و دلیل معتبر دارد و مستلزم اثبات دیگری نیست.**



نحو عام استغراقی منصوب هستند و هر کدام به طور مستقل حق اعمال ولایت دارند، اشکالی که بر این احتمال وارد ساخته آن است که این احتمال بر شارع حکیم قبیح است. چرا که نظر فقها متعدد است و اعمال ولایت هر یک موجب هرج و مرج می شود. (منتظری، ۱۴۰۹ ق) پاسخ این اشکال آن است که محذوری که نقل شده مربوط به مقام اجرا است که از مقام اثبات هم متأخر است تا چه رسد به مقام ثبوت و محذور مربوط به مقام اجرا طبق قواعد اصولی به قواعد تراجم باید عمل شود. بنابراین اشکالات ثبوتی بر نظریه نصب وارد نخواهد بود. (آیت الله منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۲۶ - ۵۱۱)

نویسنده محترم در مقام اثبات نیز به تفصیل به نقد ادله نظریه نصب پرداخته است. فهرست اشکالاتی که به ادله نصب گرفته عبارت‌اند از: ۱- اشکال ثبوتی ۳- منظور از این روایات، اخبار از شأن و منزلت فقها است نه دلیل منصب برای آنان ۳- مراد از این روایات آن است که رسالت بیان احکام و تعلیم و تبلیغ دین به عهده فقیهان گذاشته شده و دلالتی بر منصب ولایت ندارد ۴- فرضاً دلالت بر ولایت داشته باشد در حد بیان شرایط و صلاحیت است نه نصب بالفعل.

نویسنده محترم در ادامه فصلی را نیز به اقامه دلیل برای اثبات اختصاص داده و در آن فصل بیست و شش دلیل برای اثبات مدعی خویش آورده و در آن دلایل با استفاده از حکم عقل، سیره عقلا و محتوای قاعده سلطنت، آیات قرآن که دلالت بر وجوب وفای به عقد دارد، آیات شورا، آیات خلیفه بودن انسان و نیز احکام

### کتابنامه:

اجتماعی اسلام و... به تثبیت نظریه انتخاب هست گماشته است. در پاسخ می‌گوییم اولاً: خود مستدل اعتراف کرده که با وجود دلیل بر نصب به انتخاب نوبت نمی‌رسد، لذا با وجود تمام بودن ادله نصب به ادله انتخاب نوبت نمی‌رسد، ثانیاً مستدل اعتراف کرده که سند و دلالت بعضی از ادله ناتمام است و بعضی تمام، لیکن معین نکرده است که به صدور کدام یک از روایات یا قضایای تاریخی که نقل کرده اطمینان دارد، و با توجه به پراکندگی اخباری که نقل کرده و داشتن مضامین متفاوت معنای جامعی به عنوان «انتخاب» در میان آنها وجود ندارد تا گفته شود آن معنا مورد اطمینان است. ثالثاً: فرضاً از مناقشات بالا چشم‌پوشی کنیم و بپذیریم که این اخبار بر «صحت انتخاب» دلالت دارند با ادله نصب معارض خواهند بود. و طبق قانون تعادل و تراجم، ادله نصب مقدم داشته می‌شود زیرا ادله انتخاب موافق عامه است و ادله انتصاب مخالف عامه و یکی از مرجحات منصوص مخالفت با عامه است.

- آملی، محمدتقی، مکاسب و البیع، تقریر الامحاث الاستاذ الاعظم المیرزا النائینی، مؤسسه نشر اسلامی

- ابن الفوطی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن تاج الدین، تلخیص مجمع الآداب فی معجم الألقاب، دمشق، دارالکتب الظاهره

- ابن ابی الحدید، ابوحامد بن هبیه الله ابن محمد، شرح نهج البلاغه، افست قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیین از روی چاپ مصر دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۰ ق.

- امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ ق.

- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ ش.

- اردبیلی، احمد، مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

- امين، سيد محسن، اعيان الشيعة، بيروت، دارالتعارف، بي تا.
- اصفهاني، محمد معصوم، خلاصه السير، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- اصفهاني، محمد حسين، حاشيه كتاب المكاسب، قم، مكتبه البصيرتي، بي تا.
- انصاري، شيخ مرتضى، كتاب المكاسب، مجمع الفكر الاسلامي، چاپ دوم، ۱۴۲۰ ق (الف)
- هـو، كتاب الطهاره، چاپ سنگي، بي تا.
- هـو، كتاب القضاء و الشهادات، مجمع الفكر الاسلامي، ۱۴۲۰ (ب)
- بروجردي، حاج آقا حسين، البدر الزاهر في صلاه الجمعة و المسافر به قلم آيت الله منتظري، قم، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ۱۳۶۲ ش.
- علامه حلي، حسن بن يوسف ابن مطهر، مختلف الشيعة في احكام الشريعة، قم، مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، بي تا (الف)
- حسيني قمي، قاضي احمد بن شرف الدين حسين، خلاصه التواريخ، به كوشش احسان اشراقي، تهران، ۱۳۵۹ خورشيدى دو جلد.
- حسيقي مراغي، ميرعبدالفتاح، العناوين، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- حكيم، سيد محسن، نهج الفقاهه، قم، انتشارات ۲۲ بهمن، ۱۳۷۱ ش.
- خميني، آقا مصطفى، ولايه الفقيه، به كوشش مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول، ۱۴۱۸.
- خراساني (آخوند)، محمد كاظم، حاشيه كتاب المكاسب، انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، ۱۴۰۶
- خميني (امام)، روح الله، تحرير الوسيله، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، چاپ دوم، ۱۳۹۰
- هـو، كتاب البيع، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، چاپ سوم، ۱۳۶۳
- هـو، الرسائل، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ۱۳۸۵ ق.
- هـو، كشف اسرار، بي تا
- هـو، صحيفه نور، وزارت ارشاد اسلام، ۱۳۶۱ ش.
- شهيد اول، محمد بن مكي، غايه المراد في شرح نكت الارشاد، قم، مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، ۱۴۱۵
- طوسي، محمد بن حسن بن علي، النهايه في مجرد الفقه و الفتاوى، قم، انتشارات قدس محمدى، بي تا (الف)
- طوسي، محمد بن حسن بن علي، كتاب الغيبه، مؤسسه المعارف الاسلاميه، بي تا (ب)
- فيض كاشاني، محمد حسن، مفاتيح الشرايع، قم، مجمع الذخاير الاسلاميه، ۱۴۰۱ ق.
- كشميري، ميرزا محمد علي، نجوم السماء في تراجم العلماء، قم، بصيرتي، بي تا.
- كديور، محسن، نظريه هاي دولت در فقه شيعه، تهران، نشر ني، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
- لاري، سيد عبدالحسين، التعليقه على المكاسب، ج ۴، به كوشش كنگره بزرگداشت لاري، مؤسسه المعارف الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- منتظري، حسينعلي، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلاميه، قم، مركز العالمى للدراسات الاسلاميه، ۱۴۰۹ ق.
- مدرس، محمد علي، ريانة الادب في تراجم المعروفين بالكنيه و اللقب، تهران، خيام
- مهاجر، جعفر، الهجرة العامليه الى ايران في العصر الصفوي، بيروت، ۱۹۸۹ م.
- مفيد، محمد بن نعمان، اوائل المقالات، سلسله مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۴، بيروت، دارالمفيد، ۱۴۱۴ ق.
- هـو، المقننه، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ دوم، ۱۴۱۰.
- نائيني، شيخ محمد حسين، تنبيه الامه و تنزيه الله، تهران، شركت سهامى انتشار، چاپ نهم، ۱۳۷۸ ق.
- نجفي، شيخ محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، بيروت دار احياء التراث العربى، ۱۹۸۱ م.
- نراقي، ملا احمد، عوائد الايام، تصحيح دفتر تبليغات، قم، ۱۳۷۵ ش.
- وحيد بهبهاني، محمدباقر بن محمد اكمل، الفوائد الحائريه، قم، مجمع الفكر الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق
- هدايت، رضا قلي، رياض العارفين، تهران، ۱۳۱۶ ش.